

## چکیده

افشین زرگر<sup>۱</sup>

در بین کانونهای مختلف رقابت بین ایالات متحده و روسیه، قفقاز جنوبی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. ایالات متحده در دوره پس از جنگ سرد در راستای گسترش نفوذ خود در جمهوریهای پس از شوروی (آنچه برای روسیه «خارج نزدیک» قلمداد می‌گردد) به این حوزه ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک توجه ویژه‌ای مبذول داشته است و حداقل توانسته است جهت‌گیریهای سیاسی و امنیتی دو جمهوری قفقاز (گرجستان و آذربایجان) را به سمت غرب متمایل سازد. این وضعیت هیچگاه برای روسیه خوشایند نبوده و بنابراین تلاش کرده است از طرق مختلف مانع از برهم خوردن توازن قدرت در سطح منطقه به ضرر خود شود. روسیه دوره پوتین که به تدریج وضعیت خود را چه از نظر داخلی و چه از نظر منطقه‌ای و بین‌المللی بهبود داده است، در این اواخر بویژه پس از مطرح شدن برنامه ایالات متحده در زمینه استقرار سیستم دفاع ضد موشک در اروپای شرقی (لهستان و چک)، بیش از گذشته خطر ایالات متحده را به تلخی احساس نموده و بنابراین ایستادگی جدی‌تری را از خود به نمایش گذاشته است. رقابت این دو در دو سه سال اخیر به اوج خود رسیده است، به حدی که برخی حتی از آن به آغاز جنگ سردی نوین (البته در تعابیر ژورنالیستی) تعبیر می‌کنند. در چنین وضعیتی قفقاز نیز به عنوان یک کانون مهم رقابت این دو قدرت، فشارهای سیستمیک شدیدتری را متحمل گشته و در معرض تحولات جدی قرار گرفته است. در این مقاله به طور اساسی و مفصل به این رقابت شدید یا "بازی بزرگ" قفقاز خواهیم پرداخت.

واژگان کلیدی: قفقاز جنوبی، روسیه، ایالات متحده آمریکا، رقابت منطقه‌ای

دیگر دوران اروپای کهن سپری شده است. اکنون دو ملت وجود دارد که اروپای فرتوت ناچار است هر دو را به حساب بیاورد و با آنان کنار بیاید: یکی روسیه که هنوز جوان و نامتمدن ولی بزرگ و قابل احترام است و دیگری امریکا، این دموکراسی جوان و سرمست که هیچ مانعی و رادعی نمی‌شناسد. سرنوشت آینده جهان بین این دو قدرت بزرگ تعیین خواهد شد. آنها روزی با یکدیگر رویاروی خواهند شد و این رویارویی از نظر

اهمیت و عظمت به صورتی خواهد بود که نظیرش در گذشته دیده نشده است. زیرا دوران رعایت اصول اخلاقی بزرگ بسر رسیده است

آدلف تی یر، دفترچه‌ها، ۱۹ دسامبر ۱۸۴۷ (به نقل از: فوتن ۱۳۶۴: ۱۱)

حدود چهار دهه اتحاد جماهیر شوروی به عنوان سردمدار شرق یا جهان کمونیسم و ایالات متحده به عنوان سردمدار غرب یا جهان سرمایه‌داری کره خاکی را به عرصه تقابل شدید خود کشاندند و با سیاستها، برنامه‌ها و استراتژیهای مختلف سعی در غلبه بر یکدیگر نمودند. در این تقابل دو قطبی، خرس سیبری با آن بزرگی و غرور خود نتوانست در برابر عقاب تیز چنگال و باهوش غرب تاب ایستادگی داشته باشد و نهایتاً شکستی سخت را متحمل شد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی فرصتی مغتنم برای ایالات متحده بود که تلاش نماید تا چتر هژمونی خود را در جهان با سهولت بیشتری بگستراند. ایالات متحده نه تنها در اقصی نقاط جهان دست به پیشروی گسترده و اعمال سیطره وسیع نمود حتی به سرزمینهای جدا شده از اتحاد جماهیر شوروی نیز چشم دوخته و بتدریج در پیرامون روسیه دست به تحرکاتی زد که شدیداً موجب رنجش و خشم روسیه‌ای شد که در این اواخر با پوتین مقتدر سعی در احیای قدرت خود نموده است. درست است که قلمروی خرس بزرگ شرق محدودتر از گذشته شده است ولی هنوز تا حدود زیادی قدرت و غرور سابق خود را حفظ نموده و آنقدر به ضعف نگراییده است که دشمن دیرینه‌اش به آسانی در شکارگاههای آن به تاخت و تاز پردازد.

روسها وارث امپراتوری بزرگ تزارها و شوروی هستند و هنوز فراموش ننموده‌اند که روزگاری در جهان دو قطبی، یک سوی قدرت جهانی در ید آنها بود و بدینگونه نمی‌پذیرند که بیش از این مورد تحقیر قرار گیرند. ایالات متحده و کشورهای غربی به آسانی در سرزمینهای سابق شوروی از بالتیک تا آسیای مرکزی به منافع چشمگیری دست یافته‌اند، در منابع انرژی خزر سهم قابل توجهی را کسب نموده‌اند، در جهت وقوع تحولات سیاسی یا آنچه که به انقلابات مخملین خوانده می‌شود، نقش بارزی ایفا کرده‌اند، بسیاری از جمهوریهایی تجزیه شده از شوروی را بسوی خود کشانده‌اند، و از همه مهمتر روز به روز روسیه را به درون مرزهای خود عقب رانده‌اند. اینها همگی برای روسیه وارث اتحاد شوروی زنگهای خطری هستند که بتدریج پر طنین‌تر به صدا در می‌آیند. و

حال ایالات متحده و دیگر حامیان غربی این قدرت، عرصه را بر روسیه تنگتر نموده و با طرح برنامه استقرار سامانه دفاع ضد موشکی در اروپای شرقی (لهستان و چک) و نیز استقرار برخی از اجزاء مکمل آن (مانند رادار) در قفقاز به شدت خشم روسیه را برانگیخته و واکنش تند آن کشور را سبب شده‌اند. همه این برنامه‌ها برای روسیه خبری جز تنگ‌تر شدن حلقه محاصره این کشور نمی‌دهد. رقابت روسیه و ایالات متحده اگرچه به مانند تقابل اتحاد شوروی و ایالات متحده در دوره جنگ سرد نیست ولی بیشک به نوعی تداوم همان ستیز سنتی است. روسیه هنوز هم می‌تواند برای امریکا چالشگری بزرگ باشد و چه بسا با احیای خویش و اعاده قدرت سابق، دگربار به هم‌وردی هم‌پایه امریکا تبدیل گردد و این در صورتی (برای ایالات متحده) خطرناکتر خواهد شد که به این نکته توجه نماییم که دیگر قدرت شرق، یعنی چین، نیز بنابر برخی پیش‌بینیها در آینده‌ای نه چندان دور به یکی از مهمترین چالشگران امریکا تبدیل خواهد شد و در صورت اتحاد استراتژیک این دو قدرت شرق، توازن قوا در سطح جهانی به شدت به ضرر امریکا تغییر خواهد کرد و این یعنی پایان بلندپروازیها و جاه‌طلبیها عقاب غرب. استراتژیستهای امریکایی که همواره به خوبی وضعیتهای آینده قدرت جهانی و تحولات آن را پیش‌بینی می‌کنند، به خوبی می‌دانند که چندان هم بعید نمی‌نماید که در آینده‌ای نزدیک، خرس سیبری و اژدهای شرق دست در دست هم بدهند و بدینگونه کفه ترازوی قدرت جهانی را به سمت شرق متمایل سازند. در چنین وضعیتی است که ایالات متحده به هیچ وجه نمی‌خواهد از مسائل مناطق پیرامونی روسیه غافل بماند و به تدریج از اوایل دهه ۱۹۹۰ در جهت گسترش نفوذ خود در مناطقی مانند قفقاز اهتمام ورزیده و سعی نموده است که حتی به ایجاد برخی پایگاههای نظامی نیز مبادرت نماید. این در وضعیتی صورت می‌گیرد، که برخی کشورهای منطقه نیز خسته از سیطره‌طلبیهای روسیه به امریکا چراغ سبز نشان داده و با درگیر کردن هرچه بیشتر منافع این کشور در معادلات منطقه حتی نظر مثبت خود را برای واگذاری برخی پایگاههای نظامی در سطح منطقه به امریکا و نیز عضویت در ناتو اعلام داشته‌اند. در این وضعیت قفقاز که همواره روسیه، این منطقه را در چارچوب قلمرو نفوذ خود تعریف نموده؛ به صحنه تقابل جدی امریکا و روسیه تبدیل گشته است و این رقابت بزرگ به شدت بر تحولات منطقه‌ای و

بویژه امنیت و ثبات منطقه تأثیر می‌گذارد. در این نوشتار به بررسی رقابت بزرگ این دو قدرت و نیز برخی بازیگران دیگر در صحنه بازی بزرگ قفقاز خواهیم پرداخت.

## گفتار اول: چارچوب مفهومی و تئوریک

### الف. موقعیت جغرافیایی و اهمیت ژئواستراتژیک قفقاز

قفقاز منطقه‌ای است کوهستانی در جنوب غربی روسیه و در همسایگی شمال غربی ایران. این منطقه از غرب به دریای سیاه و آزوف، از شرق به دریای خزر، از شمال به اراضی پست کوما - مانپیچ و از جنوب به ایران و ترکیه محدود می‌شود. (تقوی اصل ۱۳۷۹: ۱۹) این منطقه به وسیله رشته کوه‌های قفقاز بزرگ به دو منطقه جداگانه قفقاز شمالی و قفقاز جنوبی تقسیم می‌شود. (امیر احمدیان ۱۳۷۶: ۱۵) شمال رشته کوه قفقاز بزرگ به «اینسوی قفقاز» (Ciscaucasia) و نواحی جنوب آن به «ماورای قفقاز» (Transcaucasia) معروف است. (راه‌نمای کشورهای مستقل مشترک‌المنافع ۱۳۷۴: ۱۳۷) کل مساحت منطقه قفقاز برابر ۴۴۰ هزار کیلومتر مربع است و فقط ۱/۱۸۶ هزار کیلومتر آن شامل کشورهای آذربایجان، ارمنستان و گرجستان [قفقاز جنوبی] می‌باشد. (نصیری مشکینی ۱۳۷۹: ۹۰)

اگرچه از گذشته‌های دور قفقاز (بویژه ماورای قفقاز) جزئی از آسیا تلقی می‌شد ولی در حال حاضر، قفقاز از نظر سیاسی و تقسیمات قاره‌ای کلاً جزو اروپا محسوب می‌گردد. قفقاز از گذشته‌های دور دارای اهمیت ژئواستراتژیک بوده و قدرتهای بزرگ مختلفی بر سر این منطقه به رقابت پرداخته‌اند. ایران، عثمانی و روسیه تزاری برای چندین قرن بر سر تسلط بر منطقه قفقاز در رقابت شدید با یکدیگر بودند و در این راه برخوردهای جدی نیز بین آنها به وقوع پیوسته. در دوره جنگ سرد قفقاز محل تلاقی دو پیمان نظامی عمده جهان یعنی ناتو و ورشو بود. در واقع قفقاز منطقه‌ای بود میان این دو پیمان نظامی، وجود پایگاههای نظامی و شنود ناتو در ترکیه بر علیه شوروی و در حقیقت کنترل قفقاز و جلوگیری از حمله پیمان ورشو به قلمرو پیمان ناتو، فعال بودند. امیر

احمدیان ۱۳۷۸: ۳۳-۳۴ این وضعیت را در دوره پس از شوروی نیز بگونه دیگری می‌توان مشاهده نمود. روسیه در پی حفظ و تحکیم نفوذ خود در قفقاز جنوبی فعال بوده و ناتو نیز در پی فروپاشی شوروی در تلاش برای گسترش به شرق، به قفقاز نیز توجه فزاینده‌ای داشته است. قفقاز از منظر نظریه‌های ژئوپلتیک نیز دارای اهمیت زیادی می‌باشد. از جمله مناطقی که جزیی از هارتلند ارواسیا (نظریه مکیندر) عزتی ۱۳۷۲: ۱۱-۱۲ به شمار می‌رود، قفقاز می‌باشد. قفقاز چهار راه مهم جغرافیایی می‌باشد که سرزمینهای شمالی روسیه را به جنوب آسیا و از غرب، اروپا را به آسیای مرکزی در شرق متصل می‌سازد. قفقاز راه ترانزیت بسیار ایده‌آلی برای انتقال کالا، پول، مسافر و اندیشه‌هاست، یا باید باشد. قفقاز برای شرکتهای تولید و تامین انرژی عمده، مسیر خروجی نفت و گاز اطراف دریای خزر محسوب می‌گردد. (ترجمان سیاسی ۱۳۷۹/۶/۹: ۲۴) با نظر داشت به ذخائر نفت و گاز خزر و مسیرهای انتقال آن از قفقاز، بر اهمیت آن بیش از پیش افزوده می‌شود. عمده این مطالبی که گفته شد، بر اهمیت قفقاز جنوبی از منظر ژئواستراتژیک صحه می‌گذارد، ولی قفقاز شمالی نیز دارای اهمیت استراتژیک زیادی است، (اگرچه در این نوشتار کانون بحث نیز بر سر قفقاز جنوبی است). سوزان گلدنبرگ در اهمیت قفقاز شمالی می‌گوید: "اگرچه [قفقاز شمالی] دور افتاده و توسعه نیافته است، لیکن قفقاز شمالی از اهمیت استراتژیک برخوردار است. قفقاز شمالی منطقه حائلی است که همچون فیلتری مابین روسیه و ترکیه و ایران قرار دارد، در حقیقت به عنوان خط دفاعی آغاز قرن بیست و یکم، درست همان نقشی را عهده‌دار است که در دوره ایوان مخوف در قرن شانزدهم داشت." (Goldenberg 1994:179) قفقاز شمالی در آینده سیاسی سه کشور ماورای قفقاز نقش سرنوشت‌سازی را ایفا کرده و خواهد کرد و بقا و حیات دولتهای کاملاً مستقل در کشورهای گرجستان و ارمنستان و آذربایجان به همکاری فعال سیاسی جمهوریهای خودمختار قفقاز شمالی و یا حداقل بیطرفی و حائل شدن آنها میان روسیه و قفقاز [جنوبی] نیازمند است و بدینگونه است که گفته می‌شود تسلط بر قفقاز شمالی، امروزه همان ارزش استراتژیک را دارد که در سده شانزدهم داشت. (بنیکسن براکسپ و

دیگران (۱۳۷۷:۳۲) قفقاز پلی میان آسیا و اروپا و حد فاصل جهان اسلام و مسیحیت است و همواره دارای اهمیت استراتژیک چشمگیری بوده و خواهد بود.

### گرجستان، ارمنستان و آذربایجان در آینه آمار

وضعیت	ارمنستان	آذربایجان	گرجستان	کل
سرزمین (مایل مربع)	۱۱۶۲۰	۳۳۷۷۴	۲۶۸۷۲	۷۲۲۶۶
جمعیت (متوسط ۲۰۰۳ به میلیون نفر)	۲,۹۸	۷,۹۶	۴,۶۶	۱۵,۶
تولید ناخالص داخلی GDP (میلیارد دلار)	۱۳,۴۶	۳۷,۹۲	۱۵,۵۶	۶۶,۹۴
سرنانه GDP (به دلار)	۴۵۰۰	۴۸۰۰	۳۳۰۰	۴,۲۰۰ (میانگین)
ذخایر نفت ثابت شده (میلیارد بشکه)	۰	۱۳۵۷	۰,۳	۱۳,۳۵۷,۳
ذخایر ثابت شده گاز طبیعی (تریلیون مترمکعب)	۰	۳۰	۰,۳	۳۰,۳
نیروهای امنیتی (سربازان مرزی/پلیس و ارتش)	۴۹۱۶۰	۸۱۴۹۰	۲۳۰۲۰	۱۵۰,۰۰۰ (میانگین)

#### Sources:

Central Intelligence Agency. *The World Factbook*; Department of Energy. U.S. Energy Information Administration *Caspian Sea Region and Country Analysis Brief*; International Institute of Strategic Studies, (2005), *The Military Balance*, (2005-2006).

#### ب. قفقاز به عنوان یک خرده سیستم منطقه‌ای

قفقاز از هر نظر یک نظام منطقه‌ای (زیر سیستم منطقه‌ای) کاملاً مجزا با خصائص و ویژگیهای منحصر به فرد قلمداد می‌گردد. ملاکهای مختلفی برای تعریف منطقه استفاده می‌شود که قفقاز را می‌توان براساس برخی از آنها از دیگر مناطق باز شناخت.

ابتدایی‌ترین مفهومی که از منطقه استنباط می‌شود مفهوم جغرافیایی منطقه است. (موسوی ۱۳۷۵: ۵۴) موقعیت جغرافیایی اولین و مهمترین ملاک و مشخصه تعیین و تعریف یک منطقه است. مجاورت چندین کشور با یکدیگر و قرارگرفتن در یک محدوده جغرافیایی مشخص می‌تواند یک منطقه جغرافیایی نام‌گیرد. اختلاف موقعیت نسبی برخی مکانها نسبت به مختصات خاصی از مدارات و نصف‌النهارها مانند نصف‌النهار «گرینویچ» در انگلستان باعث بوجود آمدن واژه‌هایی شده است که بعضاً مناطق سیاسی دنیا را تداعی می‌کند. مانند خاورمیانه، خاور دور، خاور نزدیک و... کاظمی ۱۳۷۲: ۵۰۱، گاهی اوقات دوری یا نزدیکی منطقه‌ای به مکانی خاص، مفهوم منطقه پیدا می‌کند مانند آسیای میانه و ماورای قفقاز. موسوی: ۵۴-۵۵ قفقاز را از نظر جغرافیایی می‌توان شامل دو بخش دانست. قفقاز جنوبی یا ماورای قفقاز و قفقاز شمالی. مناطق ممکن است، با استفاده از عوامل و ملاکهای دیگر مورد شناسایی و دسته‌بندی قرار گیرند. عواملی مانند فرهنگ، زبان، مذهب، تراکم جمعیت، آب و هوا، وجود برخی پیمانهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی و غیره از جمله این عوامل می‌باشد. در یک منطقه شاهد حاکم بودن برخی عناصر فرهنگی مشترک و مشابه در بین مردمان ساکن آنجا هستیم. وجود آداب و رسوم و سنتهای مشابه، قرابتهای زبانی و دینی و حتی نوع پوشش ظاهری مشابه از جمله این عناصر به شمار می‌آیند. قفقاز منطقه‌ای است که در آن قرابتهای فرهنگی به شدت مشاهده می‌شود. اگرچه برخی تمایزهای فرهنگی - قومی دیده می‌شود ولی مشابهتهای فرهنگی زیادی نیز وجود دارد. علی‌رغم وجود برخی تمایزات فرهنگی (از جمله زبانی، نژادی و مذهبی)، بیشتر مردمان قفقاز از سرگذشت تاریخی نسبتاً مشترکی برخوردار بوده و در طول زمانهای مختلف در کنار هم زیسته‌اند و دارای برخی عناصر فرهنگی مشترک هستند. یکی از ویژگیهای بارز این منطقه آن است که از شمالی‌ترین نقطه آن تا جنوبی‌ترین قسمت آن، بخاطر سالها زیستن در کنار هم و در قالب یک امپراتوری چند قومیتی بزرگ (روسیه تزاری و سپس اتحاد جماهیر شوروی) به نوعی ویژگیهای فرهنگی و ذهنی مشترک متشکل و تثبیت

شده دست یافته‌اند که از جمله می‌توان به حاکم بودن زبان روسی (که در عین حفظ زبانهای بومی، تقریباً بیشتر مردمان ساکن منطقه به زبان روسی آشنایی کامل دارند)، رواج فرهنگ و رسوم فولکلور و سنتی که به شدت هم از فرهنگ بومی و نیز فرهنگ روسی و شرقی تغذیه می‌شود، و برخی ویژگیهای رفتاری دیگر مانند سخت‌کوشی و گرایش به اقتدارگرایی که هم در ساختارهای سیاسی و نهادی و نیز در ذهنیت افراد مشاهده می‌شود، اشاره نمود. قرابت‌های فرهنگی در این منطقه بسیار بالا است حتی از نظر فکری نیز اشتراکات فراوانی بین کشورهای منطقه وجود دارد.

قفقاز یک سیستم منطقه‌ای مجزا است زیرا در آن درجه حساسیت هر یک از واحدها نسبت به مسائل و چالش‌های امنیتی یکدیگر بسیار بالا است. از قفقاز شمالی تا قفقاز جنوبی، به واسطه عوامل مختلف و حلقه‌های ارتباطی متعدد (مانند قرابت‌های فرهنگی و قومی یا منافع مشترک)، بروز هر بحران، منازعه یا جنگی در نقطه‌ای از منطقه (مانند چچن) به شدت می‌تواند سایر واحدها را نیز تحت تأثیر قرار دهد. به طور نمونه تصاعد بحران در مهمترین نقطه بحرانی قفقاز شمالی، یعنی چچن، نه تنها به اشکال مختلف دیگر واحدهای خودمختار قفقاز شمالی بویژه داغستان، اینگوش و اوستیای شمالی و... را تحت تأثیر قرار می‌دهد بلکه موجب حساسیت شدید و حتی واکنش جمهوریهای قفقاز جنوبی بویژه جمهوری آذربایجان و از آن مهمتر گرجستان می‌شود. آسیب‌پذیری امنیتی گرجستان نسبت به روسیه و بویژه در ارتباط با دو ناحیه اوستیای جنوبی و آبخازیا، همواره این کشور را نسبت به بروز و شدت یافتن بحران در مرزهای شمالی خود تحت تأثیر و واکنش قرار می‌دهد. در واقع از قفقاز شمالی که به عنوان پاشنه آشیل روسیه هر یک از واحدهای خودمختار شدیداً بصورت دانه‌های تسبیح نسبت به مسائل یکدیگر حساس هستند تا قفقاز جنوبی (سه جمهوری مستقل و واحدهای خودمختار) مسائل امنیتی در سطح منطقه کاملاً در ارتباط با یکدیگر قرار دارند. در واقع طرح دومینو برای قفقاز از این منظر چندان نیز بعید به نظر نمی‌رسد و آزاد شدن هر نیروی بر هم زنده‌ای در قفقاز (به طور نمونه تصاعد بحران در چچن و افزایش خواسته جدایی طلبی



آنها و به طور احتمالی استقلال آنها) می‌تواند به طور دومینو به سایر مناطق نیز تسری یابد. در مثالی دیگر می‌توان گفت که به طور نمونه با تضعیف حکومت مرکزی گرجستان و تشدید حرکت جدایی‌طلبی در اوستیای جنوبی، بی‌شک نه تنها آبخازیا و حتی آجاریا (که البته پس از انقلاب رز تا حدود زیادی خطر آن فیصله یافته است) نیز در مسیر مشابهی حرکت خواهند کرد؛ بلکه این نیروهای آشوب‌زا به قفقاز شمالی (چچن، اوستیای شمالی، قره‌چای و چرکس و...) و حتی به درون دو جمهوری آذربایجان و ارمنستان و تحریک برخی خواسته‌های قومی، تسری خواهد یافت. بدینگونه است که باید قفقاز و مسائل امنیتی آن را در یک چارچوب منطقه‌ای و مرتبط با یکدیگر مورد مطالعه و توجه قرار داد. در واقع در چارچوب نگرش سیستمی می‌توان به فهم مناسبی از مسائل امنیتی قفقاز دست یافت.

برای مطالعه یک منطقه (به طور اعم) و امنیت منطقه‌ای (به طور اخص)، از رهیافت سیستمیک<sup>۱</sup> که بسیار مفید نیز می‌باشد، می‌توان سود جست. در چنین نگرشی، منطقه و پویسهای امنیت مربوط به آن در مطالعات سیستمی در روابط بین‌الملل به عنوان یک خرده سیستم که در تعامل با خرده سیستمهای دیگر و با سیستم بین‌المللی می‌باشد، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. بر این اساس یک منطقه نه تنها خود یک سیستم تابع از سیستم بزرگتر یعنی نظام بین‌الملل است و در ارتباط نزدیک با آن قرار دارد، بلکه خود نیز می‌تواند به سیستمهای خردتری تقسیم شود. مثلاً اگر اوراسیا را به عنوان یک سیستم تابع تاثیرگذار و بسیار مهم سیستم بین‌الملل در نظر بگیریم، خود این سیستم فرعی را می‌توان به خرده سیستمهای مشخص و البته متداخل در یکدیگر آسیای مرکزی، قفقاز، و منطقه بالتیک تقسیم نمود. در مطالعه علمی و در چارچوب رهیافت سیستمیک، نه تنها محقق باید ارتباط و پیوستگی سیستم فرعی (به طور نمونه اوراسیا) را با سیستم بین‌الملل (به طور نمونه نظام پس از جنگ سرد)، در نظریه‌های داشته باشد بلکه باید ارتباط این زیر سیستم با سایر زیر سیستمها (به طور نمونه اروپا یا خاورمیانه) و

نیز پیوستگی، ارتباط و تاثیرگذاری و تاثیرپذیری مجموعه‌های سیستمی داخلی آن (به طور نمونه ارتباط و پیوستگی قفقاز و آسیای مرکزی) و نهایتاً پویاها و ارتباطات مابین واحدهای درون خرده سیستم (به طور نمونه جمهوریهای قفقاز جنوبی و واحدهای خودمختار قفقاز شمالی) را نیز مورد غفلت قرار ندهد.

بی‌شک اگرچه چنین نگرشی دارای پیچیدگیهای خاص خود است، ولی برای نگاهی جامع و دقیق محقق بالاچار باید دیدی وسیع و نظام‌مند داشته باشد و این ارتباطات و پیوستگیهای سیستمی را در مطالعه خود (در تار و پود چارچوب ذهنی خود) همواره در نظر داشته باشد. شاید یکی از ابعاد پیچیده چنین نگرشی مربوط به پویاهای درون خرده سیستم و چگونگی در نظر گرفتن ارتباطات مابین واحدهای درونی آن باشد. بخش‌بندی و طبقه‌بندی پویاها (مثلاً فرهنگی، امنیتی، سیاسی، اقتصادی و ...) و از آن مهمتر طبقه‌بندی و سطح‌بندی بازیگران درون خرده سیستم به شدت می‌تواند در رفع چنین پیچیدگیهای به کمک بیایند. در این باره برخی محققان تلاشهای ارزشمندی را انجام داده‌اند که می‌توان از آنها سود جست. یکی از جمله نظرات جالب و مفید درباره خرده سیستم منطقه‌ای، از سوی مربوط به کانتوری و اشپیگل است. به اعتقاد لوئیس کانتوری و استیون اشپیگل، خرده سیستم منطقه‌ای متشکل از "یک دولت، یا چند دولت مجاور و در حال تعامل است که دارای برخی پیوندهای مشترک قومی، زبانی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی هستند و احساس هویت آنها گاه به واسطه اقدامات و موضع‌گیریهای دولتهای خارج از سیستم افزایش می‌یابد." دوئرتی و فالتزگراف ۲۵۹:۱۳۷۲-۲۶۰

از جمله کارهای مهم این دو محقق تقسیم هر خرده سیستم به چند بخش است. در واقع این کار آنها در جهت رفع مشکل بزرگی است که در مطالعات منطقه‌ای وجود دارد و آن مشکل، مبهم بودن مرزها از حیث اعضای منطقه و چگونگی تشخیص یک منطقه از سایر مناطق است. در واقع این ابهام در مرزهای درون یک منطقه، مشکل بزرگ بسیاری از بررسیهای منطقه‌ای است.

به نظر اشپیگل و کانتوری، هر منطقه دارای سه بخش مرکزی، حاشیه‌ای و مداخله‌گر

است. سیف‌زاده ۱۳۷۶: ۳۰۲-۳۰۳ نخست: بخش هسته یا کانون اصلی سیاست بین‌الملل در داخل یک منطقه مشخص؛ دوم: بخش پیرامون؛ شامل دولت‌هایی که در امور سیاسی منطقه ایفای نقش می‌کنند ولی به واسطه عوامل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، سازمانی و غیره از بخش هسته‌یی یا کانون مجزا هستند؛ سوم: یک سیستم نفوذگذار که اشاره به آن دسته قدرتهای خارجی دارد که دارای مشارکت مهمی در خرده سیستم هستند. دوثرتی و فالتزگراف: ۲۶۰ با نظر داشت به چنین نگرش سیستمیکی می‌توان با تسامح این تقسیم‌بندی را طرح نمود:

بخش مرکزی: سه جمهوری قفقاز جنوبی (آذربایجان، ارمنستان و گرجستان)

بخش پیرامون: به طور اولیه روسیه به واسطه در اختیار داشتن قفقاز شمالی و نیز حضور و نفوذ سنتی در قفقاز جنوبی، و به طور ثانویه ترکیه و ایران که این دو نیز به واسطه تعلقات تاریخی، فرهنگی و قومی خود با قفقاز جنوبی در ارتباط بسیار نزدیکی قرار دارند و چه به طور بالقوه و چه بالفعل می‌توانند در امور منطقه بویژه مسائل امنیتی آن به ایفای نقش بپردازند.

بخش نفوذگذار یا مداخله‌گر: قدرتهای فرامنطقه‌ای که عمدتاً یا در شکل کلی با عنوان غرب تعبیر می‌شود و یا به طور اخص به نقش و نفوذ ایالات متحده و البته برخی ساختارهای امنیتی غرب مانند ناتو نظر دارد. ایالات متحده به عنوان قدرتمندترین بازیگر عرصه بین‌الملل به قفقاز نیز توجه ویژه‌ای مبذول داشته و در رقابت با روسیه و البته افزایش حلقه محاصره آن و نیز کسب منافع اقتصادی چشمگیر؛ بویژه در زمینه انرژی و تنظیم امور منطقه و برقراری نظم بر محوریت منافع خود (در راستای نظمی که در سطح سیستم بین‌المللی جستجو می‌کند) و ... در بازی قفقاز به عنوان یک طرف اصلی خود را نشان داده است. البته نهادهایی مانند ناتو نیز در جهت تقویت موضع ایالات متحده و کل مجموعه غرب، در قفقاز به وزنه مهمی تبدیل گشته و در جستجوی افزایش هرچه بیشتر نفوذ خود برنامه‌های بلند مدتی را در دستور کار قرار داده است که از جمله می‌توان به تلاش برای کسب پایگاههایی در سطح منطقه اشاره کرد.

## ج. گرایشها و تحولات امنیتی در قفقاز

ترسیم امنیت منطقه‌ای در قفقاز، کاری بسیار پیچیده است. سه جمهوری قفقاز جنوبی (آذربایجان، ارمنستان و گرجستان) کانون اصلی توجه را در قفقاز را به خود جلب می‌کنند. این سه جمهوری مستقل در دوره پس از استقلال، در راستای دستیابی به سیاستهای امنیتی مستقل و تامین و تضمین امنیت ملی خود با چالشها و مشکلات بی‌شماری مواجه بوده‌اند. هر سه جمهوری ماورای قفقاز از همان اوایل استقلال، نسبت به مسائل امنیت ملی شدیداً تحت تاثیر روسیه و روابط خود با آن کشور بوده‌اند. سیاستهای امنیت ملی این سه جمهوری را می‌توان در چند فاز مورد بررسی قرار داد. البته این بدان معنی نیست که سیاستهای امنیت ملی در سه جمهوری از تقارن زمانی برخوردار بوده است، بلکه در یک بررسی کلی می‌توان این سیاستها را در چند فاز مورد مطالعه قرار داد.

در فاز اول که روسیه هم‌چنان در اندیشه بازگرداندن سرزمینهای از دست رفته بود، هر سه جمهوری با تهدیدات بارزی برای امنیت ملی‌اشان مواجه بودند. درگیر بودن دو جمهوری گرجستان و آذربایجان با جنبشهای جدایی طلب قومی و برای ارمنستان ضرورت دفاع از اقلیت ارمنی در آذربایجان از برجسته‌ترین این مشکلات بود. گرجستان که در میان سه جمهوری، مواضع تندروانه‌تری برای دستیابی به استقلال کامل اتخاذ کرده بود، پس از اینکه در ژانویه ۱۹۹۱ حکومت گرجستان تصمیم به تأسیس نیروهای نظامی (گارد ملی) در مقابل مداخله احتمالی ارتش شوروی گرفت، در آوریل همان سال استقلال کامل خود را اعلام کرد. آذربایجان که از اواخر دهه ۸۰ با خیزش جنبشهای جدایی طلبی ارامنه قره‌باغ مواجه شده بود، در ابتدا تحرک چندانی برای استقلال نداشت، زیرا جبهه مردمی آذربایجان (APF)<sup>۱</sup> در ژانویه ۱۹۹۰ توسط سربازان شوروی سرکوب شده بود. شدت گرفتن تدریجی مساله ناگورنو قره‌باغ برای آذربایجان بوجود آورنده مشکلات متعددی بود. ارمنستان (در قفقاز) به عنوان آخرین کشوری که استقلال

خود را در ۱۹۹۱ اعلام نمود، در فاز اول، در روابطش با مسکو راه میانه را دنبال نمود. تمام سیاستهای امنیتی این کشور قفقازی نیز شدیداً معطوف به مساله قره‌باغ و درگیری با آذربایجان گردیده بود. (Aves 1998:175-178) در طی فاز دوم، سه جمهوری که تازه به استقلال رسیده بودند با مشکلات بزرگتری مواجه گردیدند. روسیه، قفقاز جنوبی را به عنوان منطقه‌ای که منافع حیاتی‌اش در معرض خطر بود، شناخته و نقش فعالانه‌ای را در منطقه دنبال می‌نمود. سه جمهوری طی این فاز در جستجوی شرکای استراتژیک جدیدی بودند که استقلال و توانایی‌شان را در حل منازعات قومی تقویت نماید. اگرچه آذربایجان و گرجستان در مقابل فشارهای روسیه مقاومت می‌کردند، ولی ارمنستان به‌رغم مسائل مربوط به سابقه تاریخی و رویدادهای سالهای ۱۹۱۵ نسبت به ترکیه (دشمن دیرینه‌اش) پذیرفت که از آذربایجان حمایت نماید. در این پروسه تلاشهای سه جمهوری برای تأسیس ارتشهای ملی فزونی گرفت. در هر سه جمهوری، نیروهای شبه نظامی که پیش از این برای مقابله با جدایی طلبان قومی متشکل شده بودند، حال تهدیدی برای تحکیم حکومت‌های ناسیونالیست جدید تلقی شده و لذا تلاشها برای تشکیل ارتشهای ملی منظم افزایش یافت. روسیه همچنان مهمترین تهدید برای استقلال گرجستان و آذربایجان بود. روسیه حضور خود در گرجستان را براساس قرارداد داگومیس تحکیم بخشید و با حمایت‌های خود از ارمنستان، موجب شکستهای پی در پی آذربایجان در جبهه‌های نبرد گردید. امنیت ملی سه جمهوری در این فاز همچنان متزلزل و سست و تحت تأثیر شدید سیاست‌های روسیه بود. (Ibid:179-183) در فاز سوم، سیاست‌های امنیت ملی سه کشور قفقاز، شروع به پیروی از الگوهای متفاوت نمود. بازگشت شوارد نادره به صحنه قدرت گرجستان، نوید دهنده روابط جدید این دولت با دولتهای غربی بود. ولی در مارس ۱۹۹۵ روسیه بر حضور خود در گرجستان براساس موافقتنامه‌ای که اجازه تأسیس چهار پایگاه نظامی را برای روسیه می‌داد، افزود. ولی این روند نهایتاً تداوم نیافت و دولت شوارد نادره به غرب و گسترش روابط با کشورهای غربی خصوصاً ایالات متحده ارزش و بهای بیشتری داد و تلاش نمود که از برگ غرب به عنوان

نیروی توازن در مقابل نفوذ روسیه و مداخله‌های بارز این کشور بویژه در حمایت علنی از نیروهای جدایی طلب اوستیا و آبخازی استفاده نماید. البته اگرچه در این راه به دستاوردهایی نیز نائل آمد و توانست از طریق همراهی با غرب، منافع چشمگیری بویژه در زمینه انتقال انرژی خزر برای کشورش بدست آورد، ولی نهایتاً آنگاه که نیروهای تحول خواه (انقلاب مخملین) در این جمهوری تقویت شدند، شوارد نادره غرب‌گرا در مقابل نیروهای تحول خواه (انقلاب رز) نتوانست کماکان حمایت غرب را بدست آورد و در قبال حیرت وی، غرب مخالفین وی را مورد حمایت قرار داد. دولت انقلاب رز گرجستان نیز در مسیر گسترش هر چه بیشتر روابط با غرب حرکت نمود و نگاه امنیتی خود را بیشتر در جلب حمایت غرب منعطف نموده است. ارمنستان دیگر جمهوری قفقاز تقریباً رفتار یکنواختی را در دوره پس از استقلال در پیش گرفته است. این جمهوری همچنان روابط نزدیک و استراتژیک خود با روسیه را ادامه داده و در ۱۶ مارس ۱۹۹۵ براساس قراردادی که بین تریپتروسیان و یلتسین به امضا رسید، روسیه اجازه حفظ یک پایگاه نظامی را که در نزدیک مرز ترکیه قرار داشت برای ۲۵ سال بعد بدست آورد. (Ibid:183-187) این همکاریها هنوز هم ادامه دارد و نگرش امنیتی ارمنستان عمدتاً متکی بر حفظ همگرایی و همکاری با روسیه بنا نهاده شده و البته همواره بنابر عمل‌گرایی دولتمردان ارمنی، نیم‌نگاهی هم به غرب همواره وجود دارد، بویژه که این جمهوری از نظر وجود لابیهای جمعیت‌های آرامنه در برخی کشورهای غربی از جمله ایالات متحده و نیز برخی کشورهای اروپایی از جمله فرانسه، می‌تواند همواره در جلب نظر مثبت این کشورها موفق عمل نماید. آذربایجان در میان سه جمهوری قفقاز، در مقاومت در برابر سلطه روسیه از خود اهتمام بیشتری نشان داده و سیاستهای مستقلی را اتخاذ کرده و به سمت غرب و ترکیه تمایل پیدا کرده است. این جمهوری چه در دوره حیدر علی اف و چه در زمان پسر وی، الهام علی اف، در مسیر همکاری هر چه بیشتر با غرب حرکت نموده و البته توانسته است از این طریق به دستاوردهای عمده‌ای بویژه در تثبیت اوضاع سیاسی و امنیتی داخلی خود و البته ایستادگی جدی‌تر در برابر روسیه نائل آید. جمهوری آذربایجان در نگرش

امنیتی خود به غرب و همکاری با این کشور علاقه زیادی نشان داده و به ساختارهای امنیتی غرب بویژه ناتو نیز به شدت نزدیک شده است. آذربایجان، با توجه به انعقاد قراردادهای نفتی با کشورهای غربی و درگیر نمودن آنها در منابع نفت و گاز منطقه، امید فراوانی به آنها برای تضمین استقلال و حل مساله قره‌باغ دارد. آذربایجان و گرجستان کماکان خواهان افزایش نقش ناتو در منطقه هستند و آنرا به عنوان توازنی در مقابل روسیه می‌طلبند.

اینگونه است که بوضوح می‌توان دید که در محیط منطقه‌ای قفقاز (جنوبی) دو نیرو از همان ابتدای فروپاشی شوروی، در مقابل یکدیگر صف‌آرایی می‌کنند که رقابت آن هر روز شدت یافته و البته حتی در برخی موارد به طور غیرمستقیم از رقابت فراتر رفته و حالت رویارویی به خود گرفته است، این دو نیرو یا دو بازیگر، همان روسیه و غرب (البته به طور بارز ایالات متحده) می‌باشند که محیط منطقه‌ای قفقاز را تحت تأثیر رقابت خود قرار داده‌اند. البته اگر از همان نگاه سیستمیک پیچیده به مسئله بنگریم، این رقابت نه تنها در قفقاز بلکه در سایر خرده سیستمهای درون اوراسیا و نیز سایر سیستمهای منطقه‌ای مانند اروپای شرقی و در کل نظام بین‌الملل مشاهده می‌شود. بدینگونه است که در بررسی محیط امنیت منطقه‌ای قفقاز هیچگاه نباید از این رقابت غافل ماند، رقابت بزرگی که به شدت دارای آثار و تبعات مختلفی در حوزه‌های گوناگون بوده است. روسیه به واسطه قرار داشتن ۷ جمهوری خودمختار قفقاز شمالی در ترکیب سرزمینی خود و داشتن منافع چشمگیر در قفقاز جنوبی بیشترین پیوندها را با قفقاز دارد. سیاستهای روسیه در قفقاز هم خارجی و هم داخلی به شمار می‌رود. (Baev 1997:1) و در واقع روسیه در قفقاز مهمترین بازیگر منطقه‌ای است و بدلیل منافع ویژه‌اش در منطقه، نسبت به هر گونه تغییر و تحولی به شدت حساس بوده، واکنش نشان می‌دهد. این قدرت در دوره پس از جنگ سرد به روشنی دریافته که بتدریج غرب و در رأس آن، ایالات متحده با حضور در پیرامونش (پیرامونی که دیگر با ورود رقبای دشمنان سنتی معنای حیات خلوت را ندارد)، حلقه محاصره روسیه را تنگ‌تر می‌نماید و لذا در مقابل این احساس تهدید به

انحای مختلف از خود واکنش نشان داده و تلاش نموده است که رخنه رقبا و دشمنان سنتی را به حداقل کاهش دهد. این کنش غرب (ورود و تلاش برای افزایش نفوذ) و واکنش روسیه (مقابله با نفوذ غرب و تلاش برای رفع تهدید) در اوراسیا به طور اعم و بویژه آسیای مرکزی و قفقاز را می‌توان در قالب تحولات دموکراتیک و آنچه به انقلابات نارنجی یا مخملین مشهور است، مشاهده نمود که البته پس از چند نمونه موفق برای غرب (اوکراین، گرجستان و قرقیزستان) روسیه به خود آمده و به نظر با افزایش حمایت‌هایش از برخی جمهوریهای اقماری خود، در کاهش شدت چنین نیروهایی تلاش نموده است. تصویر امنیت در قفقاز (و کل اوراسیا) به شدت متأثر از این رقابت است، که در ادامه به آثار آن پرداخته خواهد شد.

در محیط منطقه‌ای قفقاز و یا آنچه می‌توان به بازی منافع در این منطقه تعبیر نمود، برخی بازیگران دیگر نیز حضور داشته و بنابر علایق خود و البته بسته به توان و پتانسیل‌هایشان بر پویاها و تحولات منطقه‌ای می‌توانند تأثیرگذار باشند. ترکیه و ایران نمونه‌های بارزی هستند که دارای برخی پیوندهای عمیق تاریخی و فرهنگی با منطقه بوده و به مسائل قفقاز علاقه‌منداند. در این بازی منطقه‌ای قفقاز و تغییر و تحولات امنیتی در سطح منطقه، نمی‌توان از نقش این دو کشور نیز غفلت نمود. البته در این پژوهش تمرکز توجه بر رقابت روسیه و غرب (اساساً ایالات متحده) و آثار و پیامدهای آن بر امنیت و ثبات منطقه خواهد بود.

### گفتار دوم: منافع قدرتهای بزرگ و بازیگران منطقه‌ای در قفقاز؛ بازی بزرگ منافع

یکی از موضوعات بسیار حساس. مهم مربوط به قفقاز، مسئله رقابت قدرتهای بزرگ در این منطقه و باز شدن فضای جدیدی از رقابت جهانی که به بازی بزرگ قفقاز نیز تعبیر می‌شود. قفقاز از هر جهت برای قدرتهای بزرگی همچون ایالات متحده، روسیه و مجموعه اتحادیه اروپا و کشورهای تأثیرگذار آن بسیار جذاب می‌نماید و این قدرتها هر یک در جهت تأمین منافع خود به اشکال مختلف بر معادلات منطقه‌ای تأثیر گذاشته و



تلاش می‌نمایند تا جمهوریهای قفقاز جنوبی و نیز تحولات جاری در آنها را همسو با منافع خود سوق دهند. این رقابت بویژه برای روسیه و ایالات متحده بسیار جدی‌تر و پیچیده‌تر نمود می‌کند و تلاش برای بسط سلطه توسط یک قدرت فرامنطقه‌ای (ایالات متحده) و مبارزه برای حفظ سیطره سنتی توسط یک قدرت منطقه‌ای (روسیه) به شکل جدی‌تری و حتی شاید شدیدتر از هر حوزه و منطقه دیگری در جریان است. روزی که آذربایجان پای قدرتهای فرامنطقه‌ای را به سادگی به حوزه خزر کشانید و از آن مهمتر آن روز که گرجستان رنگ نارنجی (منظور وقوع انقلاب رز) به خود گرفت بسیاری همه این تحولات را نشانه شکست بزرگ روسیه در قفقاز و پیروزی فاتحانه ایالات متحده در این منطقه استراتژیک تفسیر نمودند. این تحولات نشان از تنگ‌تر شدن حلقه محاصره روسیه می‌داد ولی آیا واقعاً این پایان راه برای روسیه بود؟ آنانکه به متن سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نیز موازنه قدرت در منطقه به خوبی آشنا بودند به روشنی بر این امر آگاهی داشتند که پایه‌های نفوذ روسیه در منطقه انقدر محکم و سخت است که به این سادگیها از جای در نخواهد آمد. این قدرت بزرگ با آن چهره «ژانوس» گونه‌اش که هم به شرق می‌ماند و هم به غرب، وارث امپراتوری شده است که سالیان سال بر این منطقه سیطره داشته و میخهای نفوذ و سلطه خود را به اشکال مختلف در نقاط مختلف قفقاز به سختی کوبیده است و لذا در آوردن آنها به سادگی ممکن نخواهد بود. روسیه از ابزارهای نفوذ چشمگیری در قفقاز برخوردار است و شاید با کوچکترین تحرکی می‌تواند به سختی این جمهوریها به ویژه گرجستان را به لرزه درآورد، و اینگونه است که صحبت از شکست روسیه در منطقه هنوز چندان نمی‌تواند وجاهت داشته باشد. البته ورود ایالات متحده به قفقاز و تلاش دو جمهوری گرجستان و آذربایجان برای استفاده از وزنه تعادل این قدرت در برابر روسیه، باعث شده است که تا حدود زیادی معادلات منطقه‌ای تحت تأثیر تقابل این دو نیرو، ماهیت و شکل گیرد و بدینگونه در معادلات جدید از یکه تازی روسیه در منطقه به شدت کاسته شده است. (در مورد کاهش نفوذ روسیه در قفقاز مباحثات و مناظرات متعددی برپاگشته است و محققین علاقه‌مند به مسائل روسیه هر یک از

جنبه‌ای در این باره به اظهار نظر می‌پردازند، که عمدتاً هم بیشتر آنها با قبول اینکه هنوز روسیه از پتانسیل‌های زیادی برای اعمال نفوذ در منطقه برخوردار است، معتقد به این واقعیت نیز هستند که نفوذ روسیه بویژه پس از ۲۰۰۳ و تحولات گرجستان به شدت رو به کاهش گذاشته است. در این باره نگاه شود به: (Radio Liberty, 19 April 2007) دیگر بازیگران بویژه مجموعه اروپا نیز که عمدتاً در مسائل جهانی در کنار ایالات متحده قرار می‌گیرد، نیز در این منطقه در جهت دست یافتن به منافع خود (از جمله انتقال امن انرژی آن سامان به سوی اروپا) فعال گشته و در تحولات منطقه بویژه مسائل امنیتی به طور چشمگیری به بازیگری پرداخته است. چنین است که رقابتی بزرگ در منطقه شکل یافته، رقابتی که در آن دو بازیگر منطقه‌ای ایران و ترکیه نیز بالا جبار و برای تأمین منافع ملی خود، خود را در این بازی حاضر و ذینفع دیده‌اند و البته هر یک فراخور تواناییهای خود و البته بنا بر نوع و چگونگی همراهی با بازیگران اصلی، نتایج متفاوتی از این بازی را تجربه نموده‌اند. آری این است بازی منافع در قفقاز، بازی چند ضلعی پیچیده و بسیار جدی که متأسفانه در میان سیاستمداران و البته بدنه آکادمیک ما کمتر بدان توجه می‌شود.

## روسیه و قفقاز

«منطقه قفقاز حوزه سستی منافع روسیه است، و ما قصد رها کردن آنرا نداریم»

آندره کوزیروف وزیر خارجه سابق روسیه (سپتامبر ۱۹۹۲) (Croissant 1998:58)

روسیه به عنوان مهمترین بازیگر منطقه‌ای، دارای منافع و علائق فراوانی در قفقاز است. قفقاز شمالی به طور کامل در ترکیب سرزمینی‌اش قرار داد و پیوندهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و امنیتی شدیدی نیز با قفقاز جنوبی دارد. منافع روسیه در قفقاز و نیز آسیای مرکزی، پیچیده، متنوع و عمیق است. برای روسیه این مناطق از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است زیرا روسیه به عنوان یک قدرت منطقه‌ای تنها وقتی می‌تواند خودنمایی کند که کماکان در این مناطق از تسلط بازرسی برخوردار

باشد. (Rumer:21)

از همان بدو استقلال، روسیه بر حفظ نفوذ خود در تمامی قلمروهای شوروی سابق تاکید ورزیده است. در اوایل دهه ۱۹۹۰ کمیته امور خارجی پارلمان که متشکل از افراد کمونیست یا ناسیونالیست بود بر این امر تاکید ورزید:

«سیاست خارجی روسیه باید براساس دکترینی باشد که فضای ژئواستراتژیک کاملی از اتحاد شوروی سابق را به عنوان یک گوی منافع حیاتی اعلام کند. روسیه باید نقش ضامن سیاسی و نظامی ثبات در تمام سرزمین اتحاد شوروی سابق را ایفا کند.» (اسمولانسکی ۱۳۷۵: ۲۸۴) پر واضح است که از همان ابتدا قفقاز به عنوان یک منطقه مهم و استراتژیک در سیاستهای امنیتی روسیه جایگاه رفیعی را به خود اختصاص داده است.

در پاییز ۱۹۹۳ کوزیروف کراراً اعلام کرد که قفقاز همانند آسیای مرکزی بخشی از منطقه نفوذ استراتژیک روسیه به حساب می‌آید و اینکه «هیچ سازمان بین‌المللی یا گروهی از دولتها نمی‌توانند کوششهای حافظان صلح ما را در فضای حیاتی شوروی سابق مانع شوند.» (پیشین)

با اهمیت یافتن تدریجی نقش و نفوذ کشورها (بویژه ایالات متحده) و سازمانهای غربی (بویژه ناتو) در قفقاز، روسیه نیز بر حفظ منافع و نفوذ خود در منطقه بیشتر تاکید ورزیده و به هرگونه تلاشی که منجر به در خطر افتادن منافعش در قفقاز شود؛ به طور مداوم و به شدت هشدار داده است.

قفقاز در میان سرزمینهای شوروی سابق و پیرامون روسیه کنونی (یا به تعبیر سنتی «خارج نزدیک»<sup>۱</sup>) از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. آسیای مرکزی و قفقاز مشترکاً قلمروی جنوبی روسیه را در برمی‌گیرند و هر دو از اهمیت والایی برخوردارند، ولی منطقه قفقاز در سیاست خارجی روسیه به دلایل فراوانی نسبت به آسیای مرکزی از اولویت بیشتری برخوردار است، چه از نظر سیستم امنیتی و چه از نظر موقعیت جغرافیایی راهبردی آن. آسیای مرکزی توسط «سپر قزاقستان» از روسیه جدا می‌شود، در حالی که

منطقه قفقاز چنین نمی‌باشد و یکی از بخشهای نگران‌کننده محسوب می‌شود، به ویژه قفقاز شمالی که فی‌الواقع نیز نقطه ضعف بزرگ یا همان پاشنه آشیل روسیه است. منطقه قفقاز دریای سیاه را به دریای خزر و روسیه را به خاورمیانه متصل می‌کند و به دلیل وجود منابع نفتی (آذربایجان) مورد توجه کشورهای جهان واقع گشته است. (ویاچسلاویچ نائومکین ۱۳۷۸: ۱۰۶) هم قفقاز شمالی و هم جنوبی برای روسیه دارای اهمیت چشمگیری هستند.

بیشتر سران نظامی و سیاسی روس، ماورای قفقاز را به عنوان یک منطقه کلیدی «خارج نزدیک» تلقی می‌کنند، به علت موقعیت ویژه آن که هم به عنوان یک پل سرزمینی کلیدی میان اروپا، آسیای مرکزی و خاورمیانه عمل می‌کند و نیز به عنوان یک منطقه مرزی حیاتی در طول مرزهای جنوبی قفقازی روسیه. براساس این برداشت، دو منافع ژئواستراتژیک عمده روسیه در ماورای قفقاز دنبال می‌شود که شامل: حفظ ثبات در جبهه جنوبی فدراسیون روسیه و تحکیم و توسعه نفوذ روسیه در ماورای قفقاز در مقابل دیگر بازیگران بین‌المللی، است. (Croissant:64) اهمیت ژئواستراتژیک قفقاز سبب گردیده تا روسیه، از بدو استقلال جمهوریهای قفقاز جنوبی سعی در حفظ این کشورها در حوزه ژئوپلیتیک خود داشته باشد که اگرچه به علل ضعفهای داخلی در روسیه و بویژه عدم وجود منابع مالی لازم برای کمک و سرمایه‌گذاری در این جمهوریها که شدیداً در تلاش برای توسعه اقتصادی هستند) به تدریج حضور روسیه در این جمهوریها (به ویژه گرجستان و آذربایجان) کم‌رنگ‌تر شده است (ثقفی عامری ۱۳۷۹: ۱۷) (بویژه در جمهوری آذربایجان و گرجستان).

علائق روسیه در قفقاز با حضور جمعیت نسبتاً قابل توجه روسها در منطقه نیز بیشتر اهمیت پیدا می‌کند که یک عامل مهم نفوذ این قدرت در منطقه قفقاز نیز قلمداد می‌گردد. این امر تنها مختص قفقاز نیست، بلکه در سایر جمهوریهای تازه استقلال یافته نیز مشاهده می‌شود. مسئله اقلیتهای روس ساکن در جمهوریهای خارج نزدیک، پیوسته یکی از محورهای مهم مورد توجه و علاقه دولت مسکو را تشکیل داده است. این امر

(مسئله اقلیتهای روس) به ویژه در قفقاز برای روسیه بیشتر اهمیت پیدا می‌کند. (کولایی ۱۳۷۴: ۸۲) اگرچه تعداد روسها در این منطقه در مقایسه با دیگر مناطق (مثلاً آسیای مرکزی) کمتر است ولی وجود برخوردهای متعدد قومی در قفقاز و احتمال در خطر افتادن جان و مال و منافع روسهای ساکن در منطقه، باعث گردیده است، روسیه در مسائل امنیتی قفقاز بیشتر خود را درگیر سازد. البته برخی اقدامات روسیه در قفقاز از جمله دادن پاسپورت روسی به شهروندان آبخازیایی و اوستیایی حاضر در سرزمین گرجستان، تنها می‌تواند یک تعبیر داشته باشد و آن تلاش روسیه برای تداوم نفوذ خود در منطقه و نگاه داشتن برخی ابزارهای فشار بر این جمهوری است. روسیه همواره نسبت به اقدام قهری و خشونت‌بار حکومت گرجستان در مقابل چالشگران آبخازی و اوستیایی به روسیه هشدار داده است و به انحنای مختلف بویژه از طریق حضور نظامی در این دو منطقه (اوستیای جنوبی و آبخازیا) از این طریق بر حاکمیت و تمامیت سرزمینی گرجستان خدشه وارد ساخته است و خود زمینه‌ساز تداوم تصویر ناامنی روانی و ذهنی در منطقه بویژه گرجستان شده است.

البته بی‌شک حفظ ثبات و نظم در قفقاز برای روسیه بسیار مهم بوده و از جمله منافع ژئواستراتژیک این کشور در منطقه است و آنرا دنبال می‌نماید، ولی نوع نظامی که روسیه طالب آن است، نظامی است که کماکان بر محوریت سیطره این کشور استوار بوده و تامین کننده منافع آن کشور نسبت به رقابت با دیگر قدرتها باشد. روسیه هنوز خود را برادر بزرگ (اگر نگوییم قیم) این جمهوریها معرفی می‌نماید و به واسطه اینکه وارث اصلی اتحاد شوروی است، همواره خود را به تحولات منطقه به ویژه ناامنی و بی‌ثباتی در منطقه حساس و علاقه‌مند به ایفای نقش موثر و سازنده نشان می‌دهد که البته بی‌شک اگرچه در آتش‌بس (مقطعی) برخی منازعات نقش موثری داشته ولی در بلندمدت با مداخله‌های خود باعث شده است تصویر ذهنی و روانی ناامنی در قفقاز تداوم یابد.

استراتژیستها و سیاستمداران روسی در طول دوره پس از جنگ سرد به منازعات منطقه‌ای در قفقاز توجه ویژه‌ای مبذول داشته‌اند. براساس آیین نظامی روسیه (نوامبر

۱۹۹۳) از جمله تهدیداتی که برای امنیت روسیه مطرح است، بروز جنگهای منطقه‌ای است. (کولایی ۱۳۷۵:۲۱۸) و همانگونه که ب. ام. بارینکسن نیز بدان اشاره می‌کند، از جمله تهدیدات به منافع روسیه، تهدیدات جدید برخاسته از افزایش ناسازگاریها و مشکلات داخلی و مسائل قومی در کشورهای پیرامون و مناطق معین قلمداد شده است. (بارینکن ۱۳۷۹: ۷۶- ۷۷) بدون شک قفقاز در میان تمامی مناطق پیرامونی روسیه، بیشترین توجهات را از این نوع برای روسیه بوجود آورده و می‌آورد. قفقاز شمالی با تنوع قومی بسیار شدید که احتمالاً بزرگترین تنوع قومی را در اوراسیا به خود اختصاص می‌دهد، اغلب منبع منازعه و بی‌ثباتی سراسر مرز جنوبی روسیه در دو قرن گذشته بوده است و نشان دهنده تصویر خاصی از نقطه ضعف روسیه می‌باشد. (Croissant: 65) محققان و آگاهان به مسائل روسیه همواره یکی از خطرات بزرگ و جدی برای این قدرت (که هنوز رنگ و بوی امپراتوری را دارد) را خطر دومینوی بحران و بی‌ثباتیهای متأثر از جدایی‌طلبی‌های قومی در سراسر سرزمین روسیه می‌دانند. در تصور چنین وضعیت احتمالی، کارشناسان آگاه به مسائل روسیه معتقدند بی‌شک آغاز این دومینو، جایی نخواهد بود جز قفقاز شمالی. در قفقاز شمالی وجود پتانسیلهای نیرومند جدایی‌طلب، باعث می‌شود که هرگونه تصاعد جدی بحران و افزایش خصومتها و احتمالاً دست یافتن چالشگران جدایی‌طلب به برخی خواسته‌های حیاتی خود، دیگر اقوام را نیز تحت تأثیر قرار داده و از غربی‌ترین نقطه قفقاز شمالی تا نواحی جنوبی روسیه در آسیای مرکزی به طور زنجیروار سیطره و حاکمیت روسیه با تهدیدات جدی مواجه گردد. اگر روسها هیچگاه در فکر خود هم نمی‌توانند چالشگری مبارزان چینی را تحمل نمایند، و لذا به سرکوب شدید آنها اقدام می‌کنند شدیداً متأثر از درک واقع‌بینانه همین خطر احتمالی است که البته به طور ذاتی، روسیه هنوز چند قومی همواره باید خود را درگیر در آن دیده و بدینگونه این خرس بزرگ (منظور روسیه) همواره باید با کابوسهای وحشتناک قفقاز شمالی (بویژه چین) گهگاه (در مواقع تصاعد بحران) از خواب زمستانی خود برخیزد و احتمالاً به میدان رزم رهسپار گردد.

اگر قفقاز شمالی به عنوان نقطه ضعف روسیه قلمداد می‌شود، در قفقاز جنوبی نیز این کشور به واسطه وجود اختلافهای متعدد قومی - جغرافیایی با مشکلات و تهدیدات امنیتی جدی مواجه است. بروز چند منازعه در اوایل دهه ۱۹۹۰ در قفقاز جنوبی به شدت نگاه روسیه را به آنجا معطوف است و سبب پاره‌ای اقدامات روسیه در منطقه گردیده است. حضور نظامی و درگیر کردن نیروهای حافظ صلح روس در این گونه درگیریها از جمله اقدامات مهم روسیه به شمار می‌رود.

روسیه با ایجاد نیروهای حافظ صلح در «خارج نزدیک» در پی دستیابی به اهدافی بوده است. حفظ ثبات و جلوگیری از وقوع درگیری و حل و فصل بحرانهای منطقه‌ای از جمله اهداف کاربرد این نیروها به حساب می‌آید. (کولایی ۱۳۷۵: ۲۲۲) البته هدف اصلی همان عقب نماندن از بازیگری قدرتهای فرامنطقه‌ای است و دیگر اینکه با چنین نمایشهایی نشان دهد که روسیه به هرگونه تحولی در منطقه بویژه در زمینه درگیریهای نظامی به شدت توجه نشان خواهد داد.

روسیه حفظ ثبات و امنیت در خارج نزدیک را برای تأمین ثبات و امنیت و منافع خود بسیار ضروری می‌داند، زیرا به خوبی آگاه است در میان تأثیرات مختلف، کوچکترین زیان اینگونه برخوردها برای او این است که در دنیای پس از جنگ سرد و بویژه در نظام بین‌الملل پس از ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده و هم‌پیمانان غربی آن، به شدت آماده حضور در هر نقطه بحرانی و هر منطقه بی‌ثباتی هستند، حتی اگر این نقطه بحرانی در نزدیکی مرزهای وسیع روسیه باشد.

پس از فروپاشی شوروی سابق، قفقاز منطقه‌ای بوده که روسیه برای اولین بار در سطحی وسیع، از نیروهای حافظ صلح در آنجا استفاده کرده است. نخستین بار سطحی وسیع، نیروهای حافظ صلح روسیه در تابستان ۱۹۹۲ در جریان مقابله با استقلال طلبان آبخازی در گرجستان به کار گرفته شد. (پیشین: ۲۲۳) در سایر درگیریها نیز این نیروها مداخله کرده‌اند.

وقوع منازعات قومی - جغرافیایی در قفقاز در اوایل دهه ۱۹۹۰ به شدت زمینه حضور

سربازان روسی در این مناطق بحرانی را فراهم گردید و روسیه از این فرصت در جهت تثبیت حضور نظامی خود در منطقه و استقرار پایگاههایی در منطقه (همچون استقرار پایگاههای نظامی در گرجستان در پی درگیریهای آبخازیا) سود برد. تداوم بحران در قفقاز (بویژه گرجستان) مهمترین بهانه را به دست روسیه داده است که کماکان حفظ حضور نظامی خود در منطقه را ضروری و مقبول نشان دهد. روسیه از درگیری ارمنستان و آذربایجان بر سر ناگورنو قره باغ نیز بیشترین بهره را برده است و توانسته است در جایی که آذربایجان به غرب متمایل گشته است، ارمنستان را متقاعد به این امر کند که همچنان در کنار روسیه باقی بماند و به نقش بارز روسیه در تامین امنیت این جمهوری، به طور داوطلبانه تن در دهد.

البته وقوع ناآرامیهای متعدد در قفقاز (در یک دهه اخیر)، برای روسیه برخی مشکلات عمده را نیز بوجود آورده است. این مشکلات بیشتر از جانب وقوع نزاع در چچن و تداوم ناآرامیها در این منطقه بوده است. منازعه چچن برای روسیه‌ای که در دوره احیای خود، شدیداً دچار مشکلات داخلی عظیم بوده است، هزینه‌های اقتصادی هنگفت مضاعفی را ایجاد نموده است، و آسیبهای جدی مالی و جانی بر آن کشور وارد ساخته است. براساس اظهارات رسمی دولت روسیه، از اکتبر ۱۹۹۹ تا ژوئن ۲۰۰۱، ۳۰۹۶ و از ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۶، ۳۸۰۰ سرباز روس در طی جنگ در چچن کشته شده‌اند. (کوئین ۱۳۷۶: ۳۰) این هزینه‌ها و کشته‌های سربازان روس در منازعه چچن به شدت بر مسائل داخلی روسیه تأثیرگذار بوده است و آنگاه دولت یلتسین نتوانست این نزاع را به شیوه موفقی به پایان برد، محبوبیت خود را قویاً از دست داد و موجب کاهش قدرت این سیاستمدار شد. در مقابل به مرور زمان با توانمندی چشمگیر دولت پوتین در برقراری امنیت و ثبات نسبتاً پایدار در سرزمین روسیه بویژه در چچن، به شدت این سیاستمدار زیرک و کارآزموده را در نزد مردم روسیه به اوج محبوبیت کشاند. مردم روسیه که برای سالیان سال در زیر چتر اتحاد جماهیر شوروی و سیاستهای خشن آن در وضعیت تقریباً ناگواری زیسته بودند، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به شیوه



مشتاقانه‌یی در پی رفاه و آرامش بیشتر گام برداشته که البته وقوع برخی ناآرامیها در مناطق قومی همچون چچن و بروز برخی اقدامات تروریستی خشن که آنها نیز متأثر از این منازعات قومی بوده‌اند، وضعیت روانی بغرنجی برای آنها ایجاد نموده و در زیر تحمل فشارهای اقتصادی حاصل دوره گذار از نظام اقتصاد کمونیستی به نظام اقتصادی کاپیتالیستی، تحمل مسائل و مصایب دیگر را نداشته و لذا قویاً خواهان آرامش چه در چچن و سایر نواحی روسیه و حتی جمهوریهای پیرامون بوده‌اند و در چنین وضعیتی پوتین توانست برای چندین سال با تامین نسبی خواسته‌های آنها، اعتماد مردم روسیه را جلب نماید، به گونه‌ای که برای انتخابات آتی ریاست جمهوری روسیه باز هم پوتین به عنوان یکی از گزینه‌های مهم مورد توجه است.

برای روسیه هنوز هم در قفقاز نگرانیهای امنیتی بی‌شماری وجود دارد که بی‌شک از جمله مهمترین آنها همان تداوم خطر جدایی طلبی در قفقاز شمالی است که در این باره به شدت نیروهای برهم زننده وضع موجود (به طور ویژه جدایی طلبان چچنی) می‌توانند به واسطه تصاعد بحران در برخی نقاط قفقاز جنوبی از جمله گرجستان تاثیرگذار و تأثیرپذیر باشند و آنها نیز تحریک گردند و برای روسیه خطر ساز شوند. اتحاد جماهیر شوروی سابق از اقوام و ملیتهای مختلف تشکیل می‌یافت و از این بابت نیز همواره با تهدیدات جدی جدایی طلبی روبرو بود. فدراسیون روسیه نیز اگرچه نه به شدت و گستردگی اتحاد شوروی سابق، ولی در شکلی وسیع، کانونهای قومی - مذهبی متعددی را در ترکیب سرزمینی فدراتیو خود دارد و در برخی از جمهوریهای خودمختار فدراسیون روسیه، ادعاها و تلاشهای جدایی طلبی جدی را می‌توان مشاهده کرد. روسیه از بندر ولادی وستک در ساحل اقیانوس کبیر واقع در شرق روسیه تا بندر سن پترزبورگ در کنار دریای بالتیک در غرب این کشور، سرشار از کانونهای قومی، مذهبی و سیاسی بحران‌زا است. روسیه تنها زادگاه روسها نیست و از هر پنج نفر از جمعیت این کشور ۱۴۷ میلیونی؛ یک نفر غیرروس است. (فرزین نیا ۱۳۷۸: ۱۴۰) در فدراسیون روسیه واحدهای اداری سیاسی متنوعی دیده می‌شود و در برخی از آنها که شکل جمهوریهای خودمختار را

دارند، نام جمهوری از قومیت ساکن در آن جمهوری برگرفته شده (مانند چین، اوستیای شمالی، آدیغه و...) و با توجه به وجود برخی جنبشهای استقلال طلبانه و ادعاهای جدایی از روسیه، برای تمامیت ارضی فدراسیون روسیه خطرآفرین هستند. تلاشهای جدایی طلبی در سرزمینهای قفقازی روسیه از جمله تهدیدات بزرگ برای این کشور قلمداد می‌شود. تلاشهای بیش از یک دهه اخیر چنینها برای جدایی از روسیه و دستیابی به استقلال، تلاشهای جدایی طلبی مشابه در داغستان و وجود زمینه‌های بالقوه جدایی طلبی در سایر جمهوریها، روسیه را با خطرات جدی مواجه ساخته است.

چچن مهمترین چالش برای تمامیت ارضی فدراسیون روسیه پس از استقلال بوده است. در واقع، استقلال خواهی چنینها به دلایلی چند توسط روسیه در یک دهه اخیر سرکوب شده است: اولاً این تلاشها به معنی تهدید جدی به تمامیت ارضی روسیه تلقی می‌شود و لذا روسیه در قبال به خطر افتادن یکی از ارزشهای حیاتی‌اش به شدت مخالفت و مقاومت کرده است، ثانیاً در صورت به نتیجه رسیدن تلاشهای استقلال در چچن، دیگر اقوام قفقاز نیز تلاش برای استقلال و جدایی خواهی می‌کردند. (الهه کولایی ۱۳۷۴: ۸۶) اگر جمهوری چچن استقلال یابد، سرزمینهای مسلمان نشین جنوب روسیه با حدود ۲۰ میلیون نفر جمعیت به سوی استقلال طلبی گرایش خواهند یافت. (وحیدی ۱۳۷۸: ۲۴)

اشاعه ادعاهای جدایی طلبانه الهام گرفته از چچن برای روسیه همواره خطر ساز بوده است. واقعیت این است که روسیه با گرایش‌های امپراتوری‌اش، هرگز جدایی طلبی در درون خود را تحمل نمی‌کند. همگان می‌دانند که گرایش به این مسئله در روسیه کاملاً جدی است و به فرض استقلال کامل چچن، ممکن است جمهوریهای خودمختار دیگر همان سناریو را به طور دومینو گونه دنبال کنند که نتیجه‌ای جز تجزیه روسیه در برنخواهد داشت. (سرانو ۱۳۷۹: ۳۹)

روسیه با مشکلات بزرگی در داغستان نیز مواجه است (البته نه در سطح و شدت چچن). تلاشهای تجزیه طلبانه در داغستان تصویر نامطلوب و تهدیدآمیز دیگری را برای

روسیه نمایان می‌کند. این جمهوری خودمختار که در سال ۱۹۹۳ استقلال خود را اعلام نمود و البته سپس برای ماندن در فدراسیون روسیه با مسکو به توافق رسید، به شدت تحت تاثیر جدایی طلبی چچن‌ها بوده است. (کولای ۱۳۷۸ الف: ۱۴۷) این مساله برای روسیه برای مدتی مشکلات و خطرات جدی را در پی داشت.

در مجموع می‌توان گفت روسیه در سرزمینهای قفقازی خود، با تهدیدات جدایی طلبی چه به صورت بالقوه و چه به صورت بالفعل مواجه است و بی‌دلیل نیست که این منطقه برای روسیه به عنوان «نقطه ضعف»، بزرگ قلمداد می‌شود. بنابر همان ارتباط سیستمیک، هرگونه تحولی در سطح منطقه، بی‌شک منتهی به بروز ناآرامی و نزاع و احتمالاً به طور نمونه تغییر دوباره مرزهای سرزمینی خواهد شد و تبع آن، دیگر نواحی آن منطقه را نیز تحت تاثیر قرار خواهد داد. ارتباط روسیه با قفقاز منحصر به فرد است و هیچ قدرت دیگری در چنین وضعیت و جایگاهی نیست. از یکسوی این کشور به واسطه در اختیار داشتن قفقاز شمالی، خود بخشی از قفقاز را تشکیل می‌دهد و از سوی دیگر به دلیل داشتن منافع بی‌شمار در قفقاز جنوبی و پتانسیل‌های نفوذ فراوان، به عنوان مهمترین قدرت منطقه‌ای خودنمایی می‌کند. در چنین وضعیتی که روسیه خود را در ارتباط و پیوستگی و همبستگی نزدیک با قفقاز می‌بیند، هرگونه تحول و تغییری در قفقاز جنوبی می‌تواند به شدت به درون مرزهای آن نیز کشیده شود. به‌طور نمونه اگر روسیه به وقوع تحولات دموکراتیک در قفقاز جنوبی (و کل اوراسیا) به شدت و البته به‌طور تقابل جویانه واکنش نشان می‌دهد، بی‌شک در میان انگیزه‌های مختلف می‌توان به این امر اشاره کرد که روسیه خود به عنوان یک دولت اقتدارگرا، همواره خود را نسبت به بروز چنین تحولاتی در معرض آسیب دیده و لذا در جهت مهار آن و یا هدایت آن به سوی که خود می‌خواهد، بر می‌آید. چنین وضعیتی نسبت به تحولات مربوط به جدایی طلبی‌های قومی در قفقاز جنوبی نیز مشاهده می‌شود و بی‌شک روسیه بدین امر آگاه است که هرگونه تغییر مرزها در قفقاز جنوبی می‌تواند نیروهای جدایی طلب را در سرزمین خود در جهت دنبال نمودن جدی خواسته‌هایشان تحریک نماید. شاید بدین

خاطر است که روسیه همواره در منازعات منطقه‌ای قفقاز جنوبی (مانند قره‌باغ، اوستیای جنوبی و گرجستان) به شیوه‌ی غیرمستقیم و نه صریح از تداوم وضعیت کنونی (نه جنگ و نه صلح) حمایت می‌کند و همواره نوعی توازن را در میان نیروهای رقیب بیشتر می‌پذیرد.

از سوی دیگر روسیه در قفقاز از یک جهت نیز نسبت به شدت یافتن بحران و افزایش منازعات احساس تهدید می‌کند و آن چیزی نیست جز همان احساس خطر از ورود گسترده‌تر غرب به منطقه که می‌تواند به بهانه حفظ صلح و ثبات منطقه‌ای، ایفای نقش میانجیگری در منازعات، تثبیت‌کننده اوضاع، و یا انجام کمک‌های انسان دوستانه صورت گیرد. [روسیه دارای منافع حیاتی چشمگیری در قفقاز بوده و به آن به عنوان قلمروی سنتی منافع خود می‌نگرد. قفقاز از منظر روسیه (در یک نگاه کلاسیک) منطقه‌ای است واقع در پیرامون و یا همان خارج نزدیک روسیه. روسیه از بکار بردن عباراتی مانند پیرامون و خارج نزدیک، اهدافی را مدنظر دارد. «واژه پیرامونی به خطی اطلاق می‌گردد که سایر قدرتها در خارج آن قرار دارند» (کوپیترز ۱۳۷۵: ۱۶۲) و یا باید قرار داشته باشد. از نظر روسیه، قفقاز در پیرامون منطقه امنیتی‌اش قرار دارد و در واقع از بکار بردن این اصطلاحات در پی تاکید بر این امر است که قفقاز حیات خلوت روسیه بوده و نفوذ قدرتهای خارجی در منطقه را (که منافع و نفوذ او را دچار خطر سازند) تحمل نخواهد کرد و با ورود آنها در محدوده امنیتی خود به شدت مخالف است.

از جمله ابزارهای مهمی که روسیه را در حفظ این حوزه نفوذ سنتی خود راغب نموده، حضور نظامی‌اش در قفقاز است. حضور سربازان و پایگاههای نظامی قابل توجه در قفقاز در یک دهه اخیر و تلاش در حفظ آنها در منطقه به راستی موید آن است که روسیه قصد رها کردن منطقه به نفع نیروهای خارجی (عمدتاً غربی) را ندارد.

اگرچه، شعله‌ور شدن آتش منازعاتی همچون قره‌باغ، آبخازیا و اوستیا موجب تقویت حضور نظامی روسیه در منطقه گردیده، ولی از سوی دیگر پای بازیگران خارجی را به منطقه گشوده است. در واقع بروز منازعات قومی - جغرافیایی در قفقاز از جمله عوامل

مهم ورود رقبای روسیه در منطقه بوده است. دخالت کشورها و سازمانهای غربی برای حل و فصل منازعات منطقه‌ای؛ قابل توجه بوده است و این تلاشهای صلح‌جویانه، خود زمینه‌ساز بسط نفوذ غرب در منطقه نیز بوده است (که با توجه به تمایل برخی کشورهای منطقه برای حضور غرب تسهیل گشته است). روسیه با وقوف کامل به این امر، با دخالت‌های قدرتهای خارجی در منطقه که تضعیف‌کننده نفوذش در قفقاز می‌گردد، به شدت مخالفت کرده و تنها با تلاشهای صلحی موافق بوده که اولاً روسیه در آن نقش اول را داشته باشد و ثانیاً این تلاشهای صلح منجر به تقویت نفوذ و حضور غرب در منطقه نگردد. روسیه هیچگاه پیوستن جمهوریهای آسیای مرکزی و قفقاز به ناتو را بر نمی‌تابد و هرگونه موفقیت ناتو در منطقه را بر ضد منافع خود تعبیر می‌کند. پیوستن این کشورها به ناتو، تنها یک نتیجه در پی خواهد داشت و آن به حاشیه رانده شدن بیشتر روسیه.

(Rumer:19)

### غرب و قفقاز

"از گفتن این سخن شرمسار نیستیم که انرژی، منافع استراتژیک ما است. ما همچنین... دارای منافع امنیتی سنتی هستیم - یعنی مبارزه با تروریسم، مبارزه با تکثیر [تسلیحات هسته‌ای]، جلوگیری از منازعه نظامی، و اعاده (یا در برخی موارد، حفظ) همگرایی سرزمینی دولتهای منطقه... و پس از آن ما گونه‌سومی از منافع را نیز داریم، یعنی... اصلاحات اقتصادی بازار و اصلاحات دموکراتیک... که مبتنی بر این باورمان است که ثبات تنها از مشروعیت ناشی می‌شود. و مشروعیت نیازمند دموکراسی در جنبه سیاسی و رونق در جنبه اقتصادی است."

متیو برایز<sup>۱</sup>، معاون وزیر خارجه ایالات متحده (RFE/RL 23/6/206)

علی‌رغم مواضع فوق‌الذکر روسیه (مخالفت با افزایش نفوذ غرب)، نفوذ غرب به ویژه ایالات متحده در قفقاز به تدریج پس از فروپاشی شوروی سابق افزایش یافته و خصوصاً با اهمیت یافتن منابع نفت و گاز منطقه آسیای مرکزی و قفقاز و البته موقعیت ویژه استراتژیک این منطقه، ایالات متحده به قفقاز توجه بیشتری نشان داده است. ایالات

1. Matthew Bryza

متحده از همان ابتدا از استقلال این جمهوریهای استقبال و تعلق خاطر خود را به حمایت سیاسی از استقلال و حاکمیت این جمهوریها ابراز داشته و با وقوع درگیریهای منطقه‌ای در قره‌باغ و نیز آبخازیا و اوستیای جنوبی، این کشور در جهت پایان دادن به این منازعات به ایفای نقش میانجیگرانه پرداخته است. همچنین یکی از مسائلی که شدیداً از همان آغاز تجزیه شوروی، توجه ایالات متحده را به قفقاز و نیز آسیای مرکزی جلب نمود، مسئله انتقال تسلیحات کشتار جمعی اتحاد جماهیر شوروی مستقر در این جمهوریها به سایر مناطق بود. چه قبل از ۱۱ سپتامبر و چه بعد از ۱۱ سپتامبر. ایالات متحده این مسئله را به عنوان یکی از دستور کارهای اصلی خود در قبال این مناطق قرار داده و در این جهت کوشیده است. (Rumer:21)

نفوذ ایالات متحده در قفقاز جنوبی به‌طور تدریجی ولی پیوسته و بی‌وقفه، از آغاز دهه ۱۹۹۰ افزایش یافته است. قفقاز جنوبی برای منافع امنیت ملی ایالات متحده به چند دلیل دارای اهمیت فزاینده است که از جمله می‌توان به امنیت انرژی، دسترسی به آسیای مرکزی، جنگ بر علیه تروریسم، اهمیت نمادین وجود یک منطقه دوست برای غرب که مابین روسیه و خاورمیانه باشد، اشاره نمود. از نظر ژئوپلتیکی، مجاورت این منطقه به روسیه، ایران و خاورمیانه در صدر اهمیت قرار دارد (Cornell 2005) و ایالات متحده در راستای گسترش هژمونی خود به هیچ وجه نمی‌تواند به این منطقه بی‌اعتنا باشد. در برگیری و یا محاصره روسیه، منزوی نمودن ایران، تضمین درجه‌ای از اعمال کنترل بر منابع هیدروکربن خزر و توسعه و تامین امنیت خطوط لوله انرژی، حمایت از متحدین منطقه‌ای خود از جمله ترکیه، دسترسی نظامی به منطقه و دست یافتن به حق تاسیس پایگاه، و حل و فصل منازعات منطقه‌ای (Craig Nation 2007:29) و... منافع چشمگیری است که ایالات متحده در منطقه آنها را تعقیب و در جهت رسیدن به آنها تلاش می‌کند.

در ۱۹۹۷ آسیای مرکزی و جنوب قفقاز به عنوان منطقه منافع راهبردی آمریکا اعلام شد و بسیاری از روسها نیز بالاجبار پذیرفتند که از آن آمریکا به عنوان «ابر قدرت

جدید اوراسیا» یاد کنند. ورود آمریکا به فضای امنیتی روسیه یک مبارزه طلبی محسوب می‌شود که در مقایسه با سیاست گسترش به شرق ناتو به نسبت بزرگتر است. (میرحیدر ۱۳۷۸: ۲۶). تمایل دو کشور آذربایجان و گرجستان به غرب و تقاضای‌های مکرر آنها برای افزایش نقش کشورهای غربی و ناتو در مسائل منطقه بویژه حل و فصل منازعات درگیر با آنها در سالیان اخیر، برای روسیه مطلوب نبوده است. روسیه بویژه با حضور نظامی غرب در منطقه به شدت مخالف است.

در ماه مه ۲۰۰۰ یک افسر عالی‌رتبه وزارت دفاع روسیه به نام ژنرال لئونید ایواچف در مورد حضور نظامی آمریکا می‌گوید: «هرگونه حضور نظامی آمریکا در منطقه خطری عمده برای امنیت قفقاز جنوبی محسوب می‌شود.» (ترجمان سیاسی ۱۳۷۹/۶/۹: ۲۶). در واقع مقام نامبرده و بسیاری از مقامات، دیگر با چنین اظهاراتی در طول سالیان اخیر به ایالات متحده هشدار می‌دهند که در حوزه نفوذ روسیه (حیات خلوت روسیه) هیچگونه حضور نظامی خارجی را تحمل نخواهند کرد. البته هنوز ایالات متحده بر خلاف آسیای مرکزی در قفقاز نتوانسته است پایگاه نظامی تأسیس نماید. ابتکار مهم و اصلی ایالات متحده در این منطقه، برنامه آموزش و تجهیز گرجستان (GTEP)<sup>۱</sup> بوده است که در ۱۹۹۹ توسط فرماندهی نظامی اروپایی ایالات متحده (USEUCOM)<sup>۲</sup> ایجاد و در آوریل و می سال ۲۰۰۲ مثال گردید. در سال ۲۰۰۲ ایالات متحده ۶۴ میلیون دلار را برای این برنامه اختصاص داد. این برنامه رسماً در سال ۲۰۰۴ پایان یافت. طبق این برنامه USEUCOM به آموزش نیروهای نظامی گرجستان پرداخته و برخی تجهیزات نظامی سبک را نیز در اختیار آنها قرار داده است. ایالات متحده از مدل GTEP در سایر کشورها نیز بهره گرفته و همچنین از نیروهای آموزش دیده توسط GTEP در مارس ۲۰۰۵ در عراق (حدود ۵۵۰ سرباز گرجی) استفاده کرده است. از سایر سربازان آموزش دیده طبق برنامه GTEP در افغانستان و کوزوو نیز استفاده شد. در سال ۲۰۰۴ USEUCOM برنامه

1. Georgia Train-and Equip Program

2. U.S. Military's European Command

دیگری را بجای GTEP با نام برنامه عملیاتیهای ثبات و حفظ گرجستان (SSOP)<sup>۱</sup> توسعه داد. برای این برنامه ۶۰ میلیون دلار بودجه اختصاص یافت که از ژانویه ۲۰۰۵ برای یک مدت ۱۵ ماهه و برای انجام اصلاحات نظامی و آموزش چهارگردان متشکل از ۲۰۰۰ سرباز، آغاز گردید. ایالات متحده از این طریق تلاش نمود که انگیزه تداوم حضور نیروهای گرجی در عراق را افزایش دهد. در جولای ۲۰۰۶ در پی دیدار ساکاشویلی رئیس جمهور گرجستان از ایالات متحده، دولت امریکا اعلام نمود که (SSOP) برای یکسال دیگر تداوم خواهد یافت و بودجه ۳۰ میلیون دلاری دیگر را برای این برنامه اختصاص داد. (Nichol, 2007:31-33) گرجستان همچنان به همکاری نظامی با امریکا علاقه نشان می‌دهد و علی‌رغم خشم مسکو در این راه گام برمی‌دارد.

ایالات متحده و به‌طور خاص وزارت دفاع این کشور به شدت مایل به حضور نظامی در منطقه و خصوصاً در آذربایجان است. در این باره می‌توان به نشانه‌های متعددی برخورد. دیدار دونالد رامسفلد وزیر دفاع ایالات متحده از منطقه که در عرض یک دوره ۱۲ ماهه (۲۰۰۳ - ۲۰۰۴) دوبار انجام گرفت، و نیز ملاقاتهای مکرر دیگر مقامات آمریکایی در چند سال اخیر، یکی از نشانه‌های بارز منافع در حال رشد این کشور در منطقه است. دونالد رامسفلد در دیدار دسامبر ۲۰۰۳ خود با الهام علی اف رئیس جمهور آذربایجان، از تمایل کشور متبوعش برای تأسیس یک پایگاه هوایی در شبه جزیره آپشرون<sup>۲</sup> خارج از باکو خبر داد. تأسیس پایگاه در این ناحیه یکی از اهداف بلندمدت نیروی هوایی ایالات متحده به شمار می‌آید. (Cornell 2005). اخیراً نیز ایالات متحده در راستای برنامه استقرار سامانه دفاع ضد موشک در اروپای شرقی (لهستان و چک)، تلاش دارد که راداری نیز در حمایت از این سیستم در قفقاز مستقر سازد. هنری اوبرینگ رئیس آژانس پدافند موشکی آمریکا اخیراً اعلام نموده که در چارچوب مجموعه جهانی پدافند موشکی آمریکا، اجزای جداگانه در کشورهای چک و لهستان و رادار متحرکی در یکی از

1. Georgian Sustainment and Stability Operations Program

2. Apsheron Peninsula



کشورهای قفقاز مستقر خواهد شد. این تصمیم ایالات متحده به شدت موجب خشم مقامات روسی شده و سخنگوی وزارت امور خارجه روسیه تصمیم آمریکا برای استقرار اجزای پدافند موشکی در منطقه قفقاز را اشتباه و مغایر با هدف تحکیم ثبات راهبردی و امنیت بین‌المللی دانسته است. میخائیل کامنین اعلام نموده است که مسئله استقرار اجزای پدافند موشکی آمریکا در قفقاز عامل تشنج در روابط روسیه با کشورهای این منطقه که این اجزا را در خاک خود مستقر کنند خواهد شد. (خبرگزاری ج.ا.ایران ۱۳۸۵/۱۲/۱۹).

علی‌رغم مخالفت‌های روسیه، جذابیت‌های قفقاز برای غرب به حدی بوده است که فارغ از هر ترشروی و نگاه اخم‌آلود روسیه به تدریج به گسترش نفوذ خود پردازند. فروپاشی شوروی فرصتی بسیار مناسب برای ایالات متحده و سایر کشورهای غربی فراهم نمود تا در جمهوریهای بازمانده از شوروی در پی کسب نفوذ و امتیازات ویژه برآیند. فروپاشی شوروی، سفره‌رنگارنگی از منافع گسترده را برای غرب در نقاط مختلف تجزیه شده از این امپراتوری وسیع گستراند. اگر روزی این سرزمین‌ها به واسطه قرار گرفتن در بطن خصم ایدئولوژیک‌شان، دست نیافتنی می‌نمود؛ امروزه در پس انحلال شوروی، غرب و در راس آنها، ایالات متحده می‌توانند با سهولت به تعقیب منافع خود بویژه در آسیای مرکزی، قفقاز و حوزه خزر پردازند.

قفقاز، به واسطه اهمیت ژئواستراتژیک و ژئواکونومیکی‌اش، پس از ۱۹۹۱ شدیداً مورد توجه غرب قرار گرفته است. در واقع قفقاز در دوره پس از فروپاشی شوروی، نشان دهنده دو تصویر مهم برای غرب و در راس آن ایالات متحده بوده است.

**تصویر اول:** منطقه‌ای برخوردار از اهمیت ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک. این اهمیت ناشی از وجود ذخایر انرژی در برخی قسمت‌های منطقه بویژه آذربایجان، قرار گرفتن در کنار حوزه نفت و گاز خزر، و وضعیت کریدوری و ترانزیتی انرژی و کالایی آن است. همچنین از آنجایی که قفقاز دروازه مهمی برای غرب (بویژه ناتو) برای ورود به شرق (آسیای مرکزی و دیگر نواحی) به شمار می‌آید، برای غرب بسیار مهم جلوه نموده

است. ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی به منابع انرژی حوزه خزر، نگاهی ویژه مبذول داشته و در جهت دستیابی به بیشترین منافع در این باره تلاشهای جدی‌ای بعمل آورده‌اند. در این خصوص رابرت ایبل، مشاور انرژی ریاست جمهوری سابق آمریکا (کلینتون) گفته است: ایجاد یک منبع جایگزین نفت در خارج از ایالات متحده، اما دور از خلیج فارس یکی از محورهای اساسی انرژی آمریکا است... رقبای ایالات متحده بویژه روسیه نیز از چنین انگیزه ایالات متحده آگاه بوده و البته آنها نیز تلاش نموده‌اند که در جهت حفظ و گسترش منافع خود از منابع انرژی منطقه سیاستهای منطقه‌ای خود را تنظیم نمایند. زلیونوف معاون کمیسیون دفاعی روسیه در خصوص علت حضور آمریکا در منطقه می‌گوید: «اگر به مسئله منافع جهانی آمریکا و حضور نظامی آن دقیق شویم می‌بینیم که منافع آمریکا جایی است که نفت وجود دارد، جنگ خلیج فارس نشان دهنده اهمیت نفت و گاز در جهان است و امروز باز مشاهده می‌کنیم که سرمایه‌گذارهای آمریکا به سوی آسیای مرکزی و قفقاز در حرکت است. عقاب آمریکا که مدت‌ها روی خلیج فارس و بعضی کشورهای خاورمیانه در پرواز بود، هم اکنون بر فراز دریای خزر در پرواز است.» (علیزاده ۱۳۸۰: ۱۷۹-۱۸۰)

**تصویر دوم:** منطقه‌ای بی‌ثبات و ناآرام و وجود خطرات ناشی از درگیریها و منازعات متعدد، که برای کشورهای غربی دارای اهمیت بوده است. قفقاز در دوره پس از اتحاد شوروی بنابر تقسیمات ژئوپلتیک و قاره‌ای، در بافت اروپا قرار گرفته است و بدین خاطر غرب برای آن اهمیت بسیاری قائل است.

هر دو تصویر، قفقاز را در طول دوره پس از شوروی برای کشورهای غربی قابل توجه و جذاب جلوه داده است. قرار گرفتن قفقاز در جنوب روسیه‌ای که پس از شوروی سابق، هنوز رقیبی نیرومند (و تهدید نظامی مهمی) برای ایالات متحده و هم‌پیمانان آن به شمار می‌آید نیز بر اهمیت فوق‌العاده این منطقه در نزد غربیها افزوده است. کاستن از نفوذ روسیه در قفقاز (و دیگر جمهوریهای تازه استقلال یافته) و عقب راندن آن کشور به درون مرزهای خود در کلیه مناطق پیرامونی روسیه و تقویت حلقه محاصره‌اش و در

مقابل بسط و تحکیم نفوذ خود، از جمله مهمترین محورهای سیاست ایالات متحده در دوره پس از شوروی بوده است.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ایالات متحده بلافاصله سیاست «مهار» اتحاد شوروی را وانهاد و به سیاست «خلع ید» از روسیه نوین در منطقه قفقاز روی آورد. رهبران آمریکا از آن پس تصمیم گرفتند، روسیه را از منطقه عقب برانند. آقای استفن یونگ، رییس پیشین دفتر امور قفقاز و آسیای مرکزی در آمریکا، اطمینان داد که واشنگتن قصد مقابله با منافع مسکو در قفقاز را ندارد، اما واقعیت عکس این اظهارات اطمینان بخش را نشان داد. (رادوانی ۱۳۷۹: ۱۲)

همانگونه که گفته شد ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۹۷ قفقاز و آسیای مرکزی را رسماً در حوزه منافع امنیتی و استراتژیک خود تعریف کرده است. در گزارش تننت به سنا (اول فوریه سال ۲۰۰۰)، وی با اشاره به جنگ چچن به عنوان بخشی از منطقه آسیای مرکزی و قفقاز می‌گوید: «پتانسیل بی‌ثباتی در آسیای مرکزی و قفقاز به طور مشهودی باعث شده که آنجا برای آمریکا منطقه مهمی تلقی گردد.» (اکبری ۱۳۷۹: ۲۱۷)

در سالهای اخیر و با اهمیت یافتن هرچه بیشتر منابع انرژی حوزه خزر، ایالات متحده در قفقاز بیشتر فعال گردیده است و به منافع چشمگیری نیز بخصوص در پروژه‌های نفتی دست یافته است و «شخصیتهای بلندپایه آمریکایی پیوسته به ارتباط مستقیم میان بهره‌برداری از منابع نفتی در حوزه دریای خزر و چشم‌انداز تحکیم ثبات در منطقه اشاره می‌کنند.» (ترنیکف و گلوشنکو ۱۳۷۸: ۸۹)

غرب در راستای تامین و پی‌جویی منافع خود به مسائل امنیتی قفقاز نیز به شدت علاقه نشان داده و می‌دهد و البته همان‌گونه که قبلاً نیز گفته شد، معادلات منطقه‌ای بویژه در زمینه امنیت و ثبات منطقه را نیز تحت تاثیر بازیگری خود قرار داده است. اختلافها و منازعات منطقه‌ای در قفقاز، تهدیدی مهم برای منافع اقتصادی غرب بویژه در زمینه انرژی و نیز خطوط لوله انتقال انرژی مورد حمایت آنها در کانون توجه قرار گرفته است.

همانگونه که روسیه از ایجاد بهانه برای حضور مستقیم نظامی غرب به واسطه شکل‌گیری منازعات منطقه‌ای در هراس است، در مقابل این وضعیت حتی به شکل جدی‌تری برای غرب نیز نسبت به روسیه و سیاستهای آن وجود دارد. اگر هنوز خطر حضور مستقیم نظامی غرب در منطقه برای روسیه بصورت احتمالی وجود دارد و هنوز به‌طور جدی به مرحله واقعیت نیا نجامیده است، ولی چنین امری یعنی حضور مستقیم نظامی روسیه به واسطه بروز برخی نزاعهای منطقه‌ای کاملاً تجسم عینی یافته است. علی‌رغم اینکه کشورهای غربی (بویژه ایالات متحده) در دهه اخیر مصرانه در تلاش برای کنترل و مهار روسیه و دور ساختن این قدرت سنتی از قفقاز بوده‌اند، ولی برخوردهای قومی در منطقه مانند آبخازیا، قره‌باغ و... زمینه استقرار و تقویت نیروهای نظامی روسیه را در منطقه به شکل بسیار نگران‌کننده‌ای برای غرب مهیا ساخته است.

اگر منازعه چچن به عنوان مسئله داخلی برای روسیه قلمداد شده و این کشور خود را کاملاً ذیحق در انجام هرگونه اقدام نظامی در تثبیت اوضاع در این جمهوری خودمختار و حتی نواحی پیرامونی آن می‌داند، ولی مداخله روسیه در منازعاتی مانند اوستیای جنوبی و آبخازیا و حضور نظامی در این نواحی (که در خاک سرزمینی گرجستان واقع هستند) که به بهانه کمک به برقراری صلح و امنیت منطقه‌ای انجام گرفته؛ چندان مطلوب غرب نیست و خود جمهوری گرجستان نیز به شدت نسبت به آن احساس ضعف و تهدید نموده و حتی به نوعی با درگیر ساختن بیشتر غرب در منطقه تلاش می‌نماید تا از وزنه غرب در مقابل روسیه و کاهش تهدیدات آن استفاده کند. اگر برخوردهای قومی در گرجستان روسها را بر این امر واداشت که حضورشان در منطقه ضروری است، منازعه قره‌باغ هم یک نتیجه مهمی که بدنبال داشت این بود که نفوذ روسیه را در ارمنستان به سرعت افزایش داد. اینها همه برخلاف منافع و تلاشهای کشورهای غربی است.

آن روسیه‌ای که همچنان می‌کوشد در خارج از مرزهای سرزمینی‌اش (حتی در جایی از خارج نزدیک) حضور نظامی قابل توجهی داشته باشد؛ برای ایالات متحده روسیه مطلوبی به شمار نمی‌آید، بویژه در منطقه‌ای که ایالات متحده آنجا را در حوزه امنیتی و

استراتژیکی خود، تعریف کرده است.

وقوع هرگونه ناآرامی که احتمالاً موجب تضعیف و سقوط دولتهای مورد حمایت غرب (عمدتاً آذربایجان و گرجستان) گردد، نیز برای غرب نگران‌کننده است. البته در انقلاب رز، ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی به این دلیل از نیروهای تحول‌خواه حمایت جدی به عمل آوردند و شواردنادازه غرب‌گرا را رها نمودند که به نظر با وضعیت جدید منافع آنها بیش از پیش تامین می‌شد، زیرا با چنین تحولی حضور غرب و نهادها و هنجارهای غربی برای بلندمدت تضمین می‌گشت. در واقع ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی به این دلیل از ساکاشویلی و دیگر تحول‌خواهان متحد او حمایت به عمل آوردند که آنها را غربی‌تر از شواردنادازه دیده و حضور آنها در قدرت را به معنای سوق یافتن هرچه بیشتر گرجستان بسوی غرب تفسیر کردند. مورد آجاریا و مهار تقریباً کامل آن توسط دولت ساکاشویلی به خوبی نشان داد که غرب چندان هم در این باره اشتباه برنامه‌ریزی ننموده است. دولت جدید گرجستان مواضع سرسختانه‌تری نسبت به مسئله چالش‌گران اوستیای جنوبی و آبخازیا در پیش گرفته و با حمایت جدی غرب، فشار خود را برای خروج کامل نیروهای روس از خاک گرجستان افزایش داده است. اینگونه است که به خوبی می‌توان تاثیر رقابت ایالات متحده و متحدین غربی‌اش با روسیه را در تعیین جهت تحولات منطقه‌ای مشاهده نمود. غرب به هیچ وجه خواهان ناامن شدن منطقه نیست زیرا در این صورت زیانهای آن برای منافعش بسیار جدی‌تر خواهد بود ولی از سوی دیگر خواهان بروز تحولاتی در جهت منافع خود نیز هست، پس یکی از طرق مطلوب و بسیار کم هزینه را در حمایت از تحولات نرم و غیرخشونت‌بار یا کمتر خشونت‌بار که به انقلابات مخملین یا نارنجی مشهور است، دیده است و بدینگونه سعی دارد در بازی بزرگ قفقاز و کل اوراسیا برنده شود.

غرب تجربه‌های تلخی از بروز برخوردهای قومی در بالکان (یوگسلاوی سابق) دارد و مایل نیست در منطقه‌ای دیگر که جزو اروپا قلمداد می‌شود، آتش اختلافات و درگیریهای قومی بیش از این شعله‌ور شود، پس در جهت پیشبرد آرام تحولات تلاش

می‌کند. منافع غرب به شدت در حال حاضر در حفظ ثبات و امنیت در منطقه جستجو می‌گردد. البته این در حالی دنبال می‌شود که ایالات متحده به شدت خود را متعهد به حمایت از گسترش دموکراسی در منطقه نشان داده و با استقبال از انقلاب رز گرجستان، کمک به چنین تحولاتی در دیگر نقاط آسیای مرکزی و قفقاز را از جمله سیاستها و تعهدات خود برای منطقه اعلام می‌دارد. (Rumer, Ibid)

با گسترده شدن چتر امنیتی ناتو و پیشروی آن به سمت شرق و تحکیم نفوذ و حضور آن در منطقه، معادلات منطقه‌ای به شدت تغییر خواهد نمود و چه بسا در محیط قفقاز، برای اولین بار یک مجموعه امنیتی مبتنی بر همکاریهای قراردادی و نهادی امنیتی جدی‌ای ایجاد شود که بی‌شک بر منافع روسیه و نیز سایر بازیگران منطقه‌ای از جمله ایران بسیار تاثیرگذار خواهد بود.

همچنین بروز منازعات منطقه‌ای در شرایط حضور نیرومند ناتو در منطقه بسیار خطرناک‌تر می‌نماید. هرگونه دخالت روسیه در یک منازعه و در حمایت از یک طرف درگیری، می‌تواند موجب واکنش این نیروی جدید و مهم حاضر در منطقه گردد و یا بالعکس دخالت ناتو در یک منازعه و در حمایت از یک طرف منازعه (مثلاً در حمایت از موضع گرجستان در مقابل نیروهای جدایی طلب آبخازی و...) می‌تواند با واکنش شدید روسیه مواجه گردد و دو نیرو را در تقابل با یکدیگر قرار دهد. خطر رودررو شدن قدرتهای بزرگ و حتی منطقه‌ای در قفقاز همچنان به شدت محسوس می‌شود.

به‌طور کلی برقراری صلح و ثبات و تامین امنیت در قفقاز در شرایط کنونی برای غرب مهم جلوه می‌کند. بدین خاطر است که از بدو آغاز درگیریهای قومی - جغرافیایی در قفقاز، کشورها و سازمانهای غربی (مانند سازمان امنیت و همکاری اروپا) تلاش وافری در حل و فصل اختلافات و برقراری آرامش در منطقه داشته‌اند. بی‌ثباتی در قفقاز جنوبی برای امنیت اتحادیه اروپا (EU) تهدید آفرین است. مجاورت سرزمینی، منابع انرژی، خطوط لوله و چالشهای مربوط به قاچاق مواد مخدر و جرم و جنایت بین‌المللی، اتحادیه اروپا را و می‌دارد که به ثبات در قفقاز بسیار علاقمه نشان دهد. به همین خاطر است که

اروپا از همان اوایل دهه ۱۹۹۰ نگرانی خود را نسبت به وقوع منازعات منطقه‌ای در قفقاز اعلام و در جهت ایفای نقشی میانجیگرانه تلاش کرده است. از ۲۰۰۳ این اتحادیه نقش خود را به عنوان یک بازیگر امنیتی در قفقاز جنوبی بویژه گرجستان، افزایش داده است. این اتحادیه نماینده ویژه‌ای برای قفقاز جنوبی را تعیین نموده، یک هیئت سیاست دفاعی و امنیتی اروپایی (ESDP)<sup>۱</sup> را برای منطقه تشکیل داده، و یک مکانیسم واکنش سریع (در چارچوب کمیسیون اروپایی)<sup>۲</sup> را برای حمایت از فرایندهای دموکراتیزاسیون در گرجستان پس از انقلاب رز مامور فعالیت نموده است. اتحادیه اروپایی ارمنستان، گرجستان و آذربایجان را در سیاست همسایگان اروپایی (ENP)<sup>۳</sup> گنجانده است و عملاً وارد مذاکراتی برای پیوستن کامل این کشورها در اتحادیه اروپا شده است. کمیسیون اروپا در سال ۲۰۰۶ حدود ۳۲ میلیون دلار را برای توسعه اقتصادی برنامه‌های اعتمادسازی در گرجستان اختصاص داد و به‌طور نزدیک با ملل متحد و سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE) در مسائل منطقه بویژه گرجستان همکاری داشته است. (Europe Report 20/5/206). البته علی‌رغم این اقدامات، اروپا هنوز نسبت به روسیه و ایالات متحده دارای نقش ثانویه است و عمدتاً در مسائل قفقاز و در بازی بزرگ قفقاز، اروپا تمایل بدین امر دارد که در راستای هماهنگی با ایالات متحده حرکت کند.

### ج. دیگر بازیگران منطقه‌ای و قفقاز

در بازی بزرگ قفقاز نمی‌توان از نقش دو بازیگر منطقه‌ای یعنی ترکیه و ایران غفلت نمود. این دو کشور نیز دارای منافع گسترده‌ای در قفقاز بوده و به تحولات آن خصوصاً مسائل امنیت منطقه‌ای به شدت علاقه‌مند هستند. هرگونه تغییر و تحولی در قفقاز بویژه پیرامون مسائل امنیت منطقه، توجه این دو بازیگر را نیز به خود معطوف می‌کند و واکنش آنها را سبب می‌شود. اگرچه بازی بزرگ قفقاز در وهله اول و در سطح بالاتر مابین

1. European Security and Defence Policy

2. Commission's Rapid Reaction Mechanism to Support Post "Rose Revolution" Democratization Processes

3. European Neighbourhood Policy

روسیه و غرب در جریان است و تحت تاثیر این رقابت برخی گرایشها و نیروهای منطقه‌ای شکل و ماهیت می‌گیرند، ولی ایران و ترکیه نیز بنابر پیوندهای تاریخی خود با این منطقه می‌توانند در سطحی پایین‌تر، بر این بازی و تحولات قفقاز تاثیرگذار باشند. به همین دلیل است که از همان اوایل دهه ۱۹۹۰، غرب به همراهی و همکاری ترکیه از یک سوی و روسیه از دیگر سوی به جلب نظر مثبت و همراهی ایران چشم دوخته‌اند و از بستر این همکاریها در پی کج نمودن کفه موازنه قدرت به نفع خود در سطح منطقه برآمده‌اند.

ترکیه: ترکیه به دلیل مجاورت جغرافیایی با قفقاز و پیوندهای محکم قومی، زبانی و تاریخی با بیشتر مردمان قفقاز، از جمله مهمترین بازیگران منطقه‌ای است که همواره نقش قابل توجهی در منطقه دارا بوده است. قفقاز همراه با آسیای مرکزی دارای جمعیت قابل توجه ترک زبان و ترک نژاد است و از گذشته‌های دور در سیاست خارجی ترکیه، قفقاز دارای اهمیت بالایی بوده است.

با بروز حوادثی در مناطق جنوبی شوروی سابق (در اواخر حیات اتحاد جماهیر شوروی)، ترکیه بار دیگر و پس از مدتها در منطقه فعال می‌گردد. در ۱۲ مارس ۱۹۸۶ روزنامه ملیت بسیار بموقع یادآور می‌شود که آنکارا پاسخگوی سرنوشت قلمروهای ترک است، گرچه این قلمروها خارج از حوزه اقتدار آن باشد. (کارردانکوس ۱۳۷۰: ۷۸)

در واقع ترکیه بار دیگر نشان می‌دهد که سرنوشت مردمان ترک زبان منطقه برایش از اهمیت بالایی برخوردار است و نگرانی خود را از تحولات منطقه ابراز می‌کند. ترکیه در این زمان به خصوص درباره تاثیر بالقوه بی‌ثباتی و ناآرامی مزمین در این منطقه بر امنیت خودش نگران بود. از ۱۹۸۸ تا اواسط ۱۹۹۰ در محافل دولتی ترکیه، نگرانی و تشویش درباره تاثیر حوادث شوروی بر امنیت و دیگر منافع ترکیه، احساس غالب بود (Hunter 1994: 161-162). از اواخر سال ۱۹۹۰ تا اوایل ۱۹۹۳ در ماورای قفقاز تحولاتی در جریان بود که برای ترکیه هم مسرت‌بخش و هم نگران کننده بود.

جدی شدن درگیریهای آرامنه و آذریها از جمله تحولات مهمی بود که ترکیه را بیشتر



نسبت به مسائل قفقاز علاقه‌مند نمود و باعث فعال شدن سیاست خارجی این کشور در منطقه گردید. ولی تا ۱۹۹۳ نوعی تردید در سیاست خارجی ترکیه دیده می‌شود و براساس تجربه‌های گذشته، دولت‌مردان ترکیه، سعی می‌کنند که تعارضی با روسیه در منطقه بوجود نیاید و لذا روابط با جمهوریهای قفقاز (بویژه آذربایجان) را با مدنظر قراردادن روسیه توسعه می‌دهند. در سپتامبر ۱۹۹۳ ترانسوچیلر، نخست‌وزیر وقت ترکیه در ملاقاتهایی که در مسکو داشت، بر این امر تاکید ورزید که ترکیه مصمم به همراه کردن اقداماتش فقط با روسیه است (Ibid:169).

علی‌رغم این اظهارات اولیه، رفته رفته ترکیه به عنوان یک کشور پیشتاز برای غرب با سیاستهای کشورهای غربی همراه شده، در منطقه فعال می‌گردد. ناآرام شدن قفقاز به واسطه بروز منازعات مختلف بویژه منازعه ارمنه و آذریها(قره‌باغ) برای ترکیه بسیار نگران‌کننده بوده است. در واقع با فروپاشی شوروی، پایان یافتن تهدید امنیتی - ایدئولوژیکی این ابرقدرت برای ترکیه مسرت‌بخش بود ولی با شعله‌ور شدن آتش منازعه‌های متعدد(و بخصوص قره‌باغ) در قفقاز، ترکیه با یک محیط امنیتی بی‌ثبات در منطقه روبرو گردید که برای آن کشور تهدیداتی جدی را در پی داشت.

باید توجه داشت که شکل‌گیری یک محیط امنیتی ناپایدار و پرآشوب و تقویت گرایشهای ناسیونالیستی و تمایلات قوم‌گرایانه از طریق آنها، چشم‌انداز امنیت ترکیه را متاثر می‌نماید. از یک سو، در صورت وقوع منازعات قومی و منطقه‌ای، ترکیه را مستقیماً با محیطی متزلزل، بحران‌خیز مواجه می‌سازد. در چنین محیطی در صورت وقوع جنگ و درگیری با عنایت به خویشاوندیهای قومی و زبانی میان ترکیه و بسیاری از ملت‌های آسیای مرکزی و قفقاز همواره این امکان وجود دارد که دولت آنکارا تحت فشار افکار عمومی داخلی به سوی یکی از طرفین منازعه کشانده شود. (نوروزی ۱۳۷۹: ۱۲۷)

درواقع ترکیه پس از فروپاشی شوروی، با چنین وضعیتی مواجه بوده است.

منازعه قره‌باغ برای ترکیه چنین تجربه‌ای را بوجود آورد. در همان اوایل درگیریها، پیشروی‌های پی در پی ارمنستان، سبب گردید تا فشارهای مردمی در ترکیه برای

حمایت فعالانه تر نسبت به آذربایجان افزایش یابد. (Hunter:165) در سال ۱۹۹۲ پس از دیدار غیرمنتظره حکمت چتین وزیر خارجه وقت ترکیه از باکو، طولی نکشید که در ترکیه تظاهراتی به عنوان همبستگی با آذربایجان صورت گرفت که بهانه‌ای شد برای دولت ترکیه تا به جمهوری ارمنستان هشدار دهد (بیات ۱۳۷۲: ۱۰۴). این کشور حتی در سال ۱۹۹۲ بخشی از نیروهای نظامی خود را به جمهوری خودمختار نخجوان اعزام کرد و تهدید به مداخله جدی نمود (کولایی ۱۳۷۸ ب: ۱۵). تحرکات نظامی ترکیه و هشدارهایش به ارمنستان، باعث واکنش شدید مقامات روسیه شد. شاپوشنیکف، فرمانده کل نیروهای جامعه مشترک‌المنافع [CIS]، (آشکارا ضمن هشدار به ترکیه خاطر نشان ساخت: «هرگونه دخالت خارجی در اوضاع قره‌باغ منجر به یک درگیری بزرگ نظامی خواهد شد.») (ارفعی ۱۳۷۱: ۲۰۰).

اگرچه هشدارهای روسیه، باعث عدول ترکیه از مواضع خود گردید، ولی منازعه قره‌باغ که ترکیه را تا حد درگیر شدن در آن پیش برد، نشان داد که درگیری‌هایی مانند منازعه بین ارمنه و آذربایها در قفقاز می‌تواند موجب کشیده شدن پای ترکیه در جنگ و در نتیجه گسترده شدن ناآرامی در منطقه گردد. ورود احتمالی ترکیه در منازعه (و در حمایت از یک طرف) بدون شک با مخالفت شدید روسیه مواجه خواهد شد (مانند گذشته) و احتمال رویارویی دو طرف (دو بازیگر منطقه‌ای) در این صورت بسیار بالا می‌باشد که حتی می‌تواند باعث ورود نیروهای دیگر (مانند ایالات متحده در حمایت از ترکیه) و گسترده شدن ناآرامی و بی‌ثباتی در کل منطقه گردد.

همانگونه که سوانته کورنل استاد دانشگاه اوپسالا سوئد بیان می‌کند: «باتوجه به وضعیت ژئواستراتژیکی منطقه، امکان دخالت ایران و ترکیه در منازعه مذکور وجود دارد. بدین معنا که اگر ارمنستان تصمیم به حمله به جمهوری خودمختار نخجوان بگیرد، ترکیه قطعاً ناگزیر از مداخله مستقیم خواهد شد.» (چرمی ۱۳۷۷: ۲۹). این احساس ترس وجود دارد که بالاخره ترکیه مجبور به شرکت مستقیم در این مساله گردد و در نتیجه صلح و توسعه منطقه‌ای تضعیف گردد (Croissant:59).

در صورت شعله‌ور شدن مجدد آتش منازعه قره‌باغ و یا حتی بروز سایر ناآرامیهای منطقه‌ای در قفقاز، ترکیه بیش از گذشته احساس خطر خواهد کرد، زیرا در سالهای اخیر منافع این کشور در منطقه نسبت به اوایل دهه ۹۰ افزایش و اهمیت چشمگیری یافته است. منافع چشمگیری که از انتقال نفت و گاز حوزه خزر از طریق خاک ترکیه (بویژه خط لوله باکو - تفلیس - سیحان BTC). نصیب این کشور می‌شود، خطر ناآرامیهایی مانند منازعه قره‌باغ و یا وقوع هرگونه ناآرامی در گرجستان را برای این کشور بیشتر و مهمتر جلوه می‌دهد. اگرچه برخی معتقدند که ترکیه از ناآرامیهای قفقاز شمالی عمدتاً چپن و داغستان که منجر به در خطراتادن امنیت خطوط شمالی نفت گردیده است، بیشترین سود را می‌برد، ولی در مقابل با خطراتی مشابه در قفقاز که بالقوه تهدیدکننده خطوط انتقال منابع انرژی که مورد حمایت آن کشور است، مواجه بوده و به شدت احساس خطر می‌کند. به طور کلی منافع ترکیه به واسطه وقوع ناآرامیها و بی‌ثباتیهای منطقه‌ای در قفقاز شدیداً دچار تهدید می‌شود و به همین دلیل است که همواره این کشور نسبت به حفظ توازن و تعادل منطقه‌ای علاقه جدی نشان می‌دهد. منازعه قره‌باغ بیشترین تهدیدات را برای ترکیه در پی داشته است و همانگونه که گفته شد در صورت شعله‌ور شدن مجدد آتش منازعه؛ برای ترکیه تهدیدات جدی بیش از گذشته متصور است، چه از نظر احتمال مداخله نظامی مستقیم خودش تحت فشارهای داخلی و چه از نظر مداخله نظامی دیگر کشورهای منطقه‌ای مانند روسیه و ایران، و سرانجام چه از نظر در خطر قرار گرفتن منافع اقتصادی این کشور در منطقه. وقوع تعارض خشونت‌آمیز، فی‌نفسه می‌تواند به آثار زیانبار نظیر سرازیر شدن سیل عظیمی از پناهندگان نیز منجر گردد. اهمیت محیط امنیتی بی‌ثبات ترکیه زمانی بیشتر هویدا خواهد شد که به خاطر آوریم این کشور با دو منطقه بحرانی دیگر یعنی خاورمیانه و بالکان نیز همجوار است. بنابراین ملاحظه می‌شود به‌رغم فروپاشی شوروی که موجب شد تهدید سنتی همسایه شمالی پس از چندین قرن از میان برود، اما پیچیدگیها و معضلات ناشی از مقتضیات جدید، مخاطرات امنیتی تازه‌ای را متوجه ترکیه ساخته است (نوروزی: ۱۲۷) و به همین دلیل است

که ترکیه نیز در معادلات قفقاز خود را به عنوان یک بازیگر ذینفع مهم درگیر می‌بیند و سعی در تاثیرگذاری بر روند تحولات منطقه‌ای و بویژه همراه نمودن کشورهای منطقه بویژه آذربایجان با خود نموده است.

ترکیه به شدت از حفظ وضع موجود در قفقاز و عدم وقوع تحولات انقلابی و سریع بویژه در کشور آذربایجان جانبداری نموده و با زیرکی خاص که ویژگی بارز سیاستمداران ترک است، تلاش می‌کند با عدم درگیری آشکار منافعش با دیگر کشورهای منطقه‌ای؛ یعنی ایران و روسیه و در عین حال همراهی مداوم و بی‌وقفه با غرب، بیشترین منافع را از قفقاز بدست آورد.

ایران: تفلیس، ایروان، نخجوان و باکو و به طور کلی هر نقطه قفقاز در تاریخ ایران غریبه نیستند و همواره نوعی علاقه در ذهنیت هر ایرانی نسبت به این منطقه وجود دارد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و آزاد شدن آسیای مرکزی و قفقاز از محبس حصارهای این امپراتوری، نویدی خوش برای دیگر ملت‌های منطقه بود که پیوندها و علقه‌های تاریخی با مردمان این مناطق داشته‌اند. ایرانیان از ابتدا از وضعیت ایجاد شده و تحول شگرفی که در مرزهای شمالی ایران بوقوع پیوست بسیار احساس خورسندی می‌نمودند.

در تاریخ چند صد ساله اخیر ایران، بیشترین تهدیدات امنیتی، نظامی و در برهه‌های ایدئولوژیکی، از جانب قدرت شمالی متوجه ایران بوده است. اقدامات سلطه‌طلبانه و جدا نمودن بخش‌های مهمی از سرزمین ایران و تهاجمات متعدد روسها از سمت شمال، هیچگاه از اذهان ایرانیان پاک نشده است، در دوره حیات شوروی نه تنها ایران با تهدیدات نظامی ابرقدرت شوروی مواجه بود، بلکه با تهدیدات جدید و مهمتری نیز روبرو گردید و آن تهدید ایدئولوژیک این ابرقدرت بود. وجود این تهدیدات از سمت قدرت شمالی بر نوع برداشت امنیتی و دفاعی ایران و نگرش‌های استراتژیکی‌اش شدیداً تاثیرگذار بوده است که حتی پس از فروپاشی شوروی نیز می‌توان این تاثیرات را ملاحظه نمود. اگرچه فروپاشی شوروی به معنی پایان یافتن تهدید امنیتی و ایدئولوژیکی این

ابرقدرت بود ولی ایران همچنان از آن سوی مرزهای شمالی‌اش با تهدیدات جدیدی مواجه گردید. در واقع در دوره پس از شوروی ماهیت این تهدیدات برای ایران تغییر یافته است.

در دوران حیات شوروی، اگرچه ایران همواره مورد تهدید نظامی و ایدئولوژیک ابرقدرت شوروی قرار داشت ولی به هر حال ماهیت این تهدید شناخته شده بود و ظاهراً شوروی از ثبات برخوردار بود. این کشور دچار منازعات داخلی نبود و کنترل شدید مرزها مانع از شیوع تحولات شوروی در ایران می‌شد. در مقایسه، ریسکها و خطراتی که بعد از فروپاشی شوروی ظهور نمود به مراتب جدی‌تر بود که به شدت برای تهران قابل توجه است (هرزیگ، ۱۳۷۹: ۲۶-۲۷).

این ریسکها و خطرات جدید عمدتاً از بی‌ثباتی و ناآرامیها در جمهوریهای تازه استقلال یافته در آن سوی مرزهای شمالی ایران، ورود بازیگران فرامنطقه‌ای خصوصاً ایالات متحده به منطقه که در دوره پس از انقلاب ۱۹۷۹ در تعارض شدید با آن قرار داشته است، و در خطر قرار گرفتن برخی حقوق تاریخی ایران بویژه در زمینه رژیم حقوقی خزر و ... نشأت گرفته است. در واقع ایران با موجی از تحولات جدید در قفقاز مواجه گردیده که برای این کشور بوجود آورنده برخی خطرات قابل توجهی بوده است.

از نظر امنیتی، حفظ صلح و ثبات در صفحات شمالی ایران به دلیل بافت نزدیک قومی-فرهنگی مرزنشینان دو طرف بویژه در طول مرز مشترک ایران با ترکمنستان (در آسیای مرکزی) و آذربایجان حائز اهمیت است. زیرا نمی‌توان خطر سرایت ناآرامیها را به داخل کشور نادیده گرفت (محسنین، ۱۳۷۴: ۱۰۲).

ایران هر نوع بی‌ثباتی منطقه‌ای را تهدیدی جدی به منافع ملی خویش تلقی می‌کند و همواره درصدد مقابله و تحدید عوامل تشنج و بی‌ثباتی برآمده است. این اقدامات مشتمل بر میانجیگری فعالانه در منازعات و حمایت ضمنی از دول موجود و نقش روسیه در ساختارهای امنیتی کشورهای حوزه جنوبی شوروی سابق، بوده است (هرزیگ: ۷۸). ایران همچنین در اعمال نقش امنیتی خویش در منطقه (در جهت

برقراری صلح و ثبات)، از نقش سازمانهای منطقه‌ای غافل‌نمانده و درصدد گسترش و توسعه این سازمانها، بویژه «اکو» و گسترش جوانب امنیتی آن بر آمده است.

با فروپاشی شوروی سابق، ایران با جمهوریهای جوانی در آن سوی مرزهایش مواجه شد که اگرچه از نظر جایگاه و شخصیت بین‌المللی، قدرت نظامی و بسیاری فاکتورهای دیگر بر آنها برتری داشت (این امر برای ایران مطلوب بود)، ولی این جمهوریها با مشکلات متعددی همچون بی‌ثباتیهای ناشی از دوره‌گذار و تثبیت دولت، و اختلافها و درگیریهای قومی و در نتیجه بی‌ثباتی کلی مواجه بودند، و این امر برای ایران بوجو آورنده مشکلات و خطراتی بود. ایران از جانب قفقاز این‌گونه تهدیدها را به شدت احساس نموده است. شکل‌گیری منازعاتی مانند قره‌باغ، چچن و درگیریهای گرجستان، ایران را مانند ترکیه با محیط امنیتی بی‌ثبات و خطرآفرینی روبرو ساخته است.

قفقاز برای ایران از اهمیت تاریخی و فرهنگی چشمگیری برخوردار است. ایران با جمهوری آذربایجان دارای مرزهای طولانی است و با جمهوری ارمنستان نیز مرز کوتاهی دارد و با بسیاری از مردمان قفقاز (به‌طور مثال با اوستیایی‌ها که در فاصله بسیار دوری از مرزهای ایران قرار دارند) دارای پیوندهای قومی - فرهنگی است که از همان ابتدا (پس از شوروی) برای ایران قابل توجه بوده است. ارتباط ایران با آذربایجان در کمترین درجه ارتباط دو ملت هم‌خویش و برادر است و مردمان این جمهوری حضور خود را در تاریخ پرشکوه ایران زمین بسیار پررنگ می‌بینند و البته باید بدان فخر نیز بورزند. همچنین ایران با دیگر مردمان قفقاز نیز دارای پیوندهای نزدیک است به عنوان مثال پیوند قومی نزدیکی مابین اقلیت تالش آذربایجان و جمعیت ساکن شمال ایران در امتداد ساحل خزر وجود دارد و از این گذشته در ایران هنوز یک اقلیت ارمنی قابل توجهی وجود دارد (Hunter: 170-171). این پیوندها و نزدیکیهای قومی - فرهنگی، ایران را نسبت به ناآرامیهای منطقه حساس‌تر می‌سازد و قفقاز را برای ایران مهم جلوه می‌دهد. همانگونه که ایرانیان به جمهوری آذربایجان و سرنوشت آن علاقه نشان می‌دهند، این وضعیت نسبت به آرامنه نیز وجود دارد و پیوندهای تاریخی و فرهنگی

عمیق ایران و ارمنستان موجب می‌شود که این دو نسبت به هم هیچگونه احساس غریبگی نداشته باشند. به همین دلیل است که ایران به مسائل قفقاز شدیداً علاقه‌مند و حساس است.

حساسیت ایران نسبت به بی‌ثباتی در قفقاز وقتی شدت یافت که یک منازعه مهم در منطقه در نزدیکی مرزهایش بوقوع پیوست. شکل‌گیری منازعه قره‌باغ و شدت گرفتن آن در اوایل دهه ۹۰ توجه ایران را شدیداً به خود واداشت. جنگ قره‌باغ یکی از آشکارترین و جدی‌ترین تهدیدها نسبت به امنیت ملی ایران محسوب می‌شود. این منازعه که از اواسط دهه ۱۹۸۰ رفته‌رفته شکل گرفت، با اوج‌گیری درگیری‌ها در تابستان سال ۱۹۹۳، به نزدیکی مرز ایران نیز گسترش یافت. چیزی نمانده بود، سیلی از پناهندگان آذربایجانی به سمت ایران سرازیر شوند. ایران توأم با نیروها نظامی خود را بسیج نمود و طرح وسیعی جهت رسیدگی به امور پناهندگان احتمالی را آغاز کرد (هرزیگ: ۴۶). خطر برای ایران مهم‌تر از سرازیر شدن سیل پناهندگان به کشورش بود. در پی گسترش یافتن درگیری‌ها به مرزهای ایران، واحدهای نظامی ایران (مستقر در منطقه) به حالت آماده باش در آمدند و این اقدام به عکس‌العمل شدید مسکو روبرو گشت. کوزیروف اعلام نمود که «تحرکات ایران فاقد اهمیت چندانی است... این تحرکات برای ما قابل درک نیست» (اسمولانسکی: ۱۹۲) این هشدار روسیه به وضوح نشان داد که منازعه قره‌باغ و یا وقوع هرگونه مسئله دیگری که موجب درگیری ایران شود، می‌تواند برای این کشور بسیار خطرناک باشد. دخالت احتمالی ایران در منازعه قره‌باغ پیامدهای خطرناک شدیدی می‌توانست برایش در پی داشته باشد، لذا ایران از این پس تا حد امکان تلاش نمود که با اقدامات میانجیگرانه به این منازعه پایان دهد.

چه منازعه قره‌باغ که تهدید آن به‌طور ملموس برای ایران تجربه شد و چه هرگونه تحول آمیخته به بی‌ثباتی و ناآرامی در منطقه می‌تواند برای ایران بسیار نگران‌کننده باشد. همچنین ایران نمی‌تواند نسبت به بازی بزرگ قفقاز بی‌توجه باشد زیرا این بازی شکل دهند و جهت دهنده اصلی به تحولات و گرایشهای منطقه‌ای در قفقاز است و چه

بسا مثلاً با شکل‌گیری نوعی مجموعه امنیتی همگرا با غرب و یا بالعکس با نیرومند شدن برخی جمهوریهای منطقه و برهم خوردن توازن منطقه‌ای، ایران با پیامدهای منفی جدی روبرو گردد.

هرگونه تحولی که موجبات افزایش زمینه حضور نیروهای خارجی (بویژه ایالات متحده و ناتو) را در منطقه فراهم کند، برای ایران از درجه اهمیت فراوانی برخوردار است و لذا این کشور مجبور است که همواره تلاش نماید برای تامین هرچه بیش تر منافع خود نسبت به تحولات منطقه‌ای حساسیت جدی نشان داده و با علاقه‌مندی وافر به ایفای نقش مهم در معادلات منطقه‌ای و بویژه بازی بزرگ قفقاز بپردازد.

در قفقاز جمهوری آذربایجان بیش از دو جمهوری دیگر توجه ایران را به خود مبدول می‌خواند. گسترش پیوندهای این جمهوری [آذربایجان] با غرب و تمایل شدید این کشور برای درگیر ساختن بیشتر منافع ایالات متحده و حضور نظامی این کشور و نیز ناتو در منطقه، و نیز از آن مهمتر تقویت برخی هیجانات و احساسات شوونیستی و ضد ایرانی در این جمهوری، از جمله مسائلی است که به شدت می‌تواند برای ایران تهدیدزا تلقی گردد. پیشبرد روند دولت - ملت‌سازی در این جمهوری مبتنی بر افزایش پیوندها با غرب و نیز تکیه بر برخی اسطوره‌ها و سمبل‌های تاریخی ضد ایرانی و ترسیم مرز هویتی تقابلی با یاران، به شدت تهدید کننده منافع ملی ایران بوده و لذا ایران را به واکنش وای می‌دارد. وقوع برخی اختلافات قومی - سرزمینی در سطح محدودتر در این جمهوری نیز برای ایران می‌تواند خطرات جدی را بدنبال داشته باشد. تلاش‌های جدایی‌طلبان تالشی در آذربایجان برای تاسیس جمهوری تالش - لنکران (که در سال ۱۹۹۳ توسط علی‌اکبر همت‌اف اعلام تاسیس جمهوری شد و پس از مدتی سرکوب گشت) از جمله این مسائل است. این امر وقتی اهمیت پیدا می‌کند که به این مهم توجه شود که تعداد قابل توجهی تالشی نیز در ایران ساکن می‌باشند و این تلاش برای تشکیل جمهوری تالش - لنکران در جمهوری آذربایجان، ممکن است آنها را نیز تحریک نماید، این برای ایران تهدیدی بالقوه تلقی می‌شود.



ایران نمی‌تواند در صحنه داخلی خود نسبت به تشنجهای نژادی و مذهبی در کشورهای تازه تاسیس، بی‌تفاوت باقی بماند. ملی‌گرایی افراطی، پافشاری اقلیتها به استقلال و خودمختاری و جدایی‌طلبی می‌تواند تهدیدی برای ایران محسوب شود.

همچنین در سالیان اخیر با رشد حرکت‌های تحول‌خواهانه در کل اوراسیا و بویژه در جمهوری گرجستان و بروز برخی از نشانه‌های تحول این چنینی در جمهوری آذربایجان (که البته پس از نمونه گرجستان به شدت توسط دولت الهام علی‌اف کنترل شده است)، ایران به مسئله انقلابات مخملین یا نرم در صفحات شمالی خود حساس‌تر شده است، بویژه اینکه این تحولات با حمایت شدید غرب و در راس آن ایالات متحده هدایت شده و می‌شود. اگر در سالیان اخیر با توجه به فریز شدن منازعات منطقه‌ای و عدم شعله‌ور شدن این نزاعها، توجه به آنها در سطح بین‌الملل و نیز در سطح منطقه کاهش یافته است، ولی در مقابل با توجه به تشدید رقابت غرب و روسیه در اروپای شرقی، آسیای مرکزی و قفقاز و نیز وقوع برخی جابه‌جایی تقریباً غیر خشونت‌بار دولتهای حاکم در برخی جمهوریها، نگاه‌ها به این مسائل اهمیت جدی پیدا نموده و ایران نیز به عنوان یکی از بازیگران مهم منطقه‌ای این دو مسئله را در صدر توجه خود قرار داده است. این دو تحول مهم نیز دلیلی موجه بر این امر است که ایران با جدیت به ایفای نقش در مسائل قفقاز بپردازد و در این راه برای تامین منافع خود به شکل مطلوب سیاستگذاران و برنامه‌ریزیهای دقیقی را طراحی نماید که البته متأسفانه به نظر نوعی کم‌توجهی در میان سیاستگذاری خارجی ایران نسبت به مسائل قفقاز مشاهده می‌شود. بنابر برخی نشانه‌های کنونی، این پیش‌بینی دور از ذهن نمی‌نماید که در آینده‌ای نزدیک، بازی بزرگ غرب و روسیه در قفقاز به اوج خود برسد و از اروپای شرقی که با طرح استقرار سپر دفاع ضد موشک ایالات متحده، تقابل منافع روسیه و غرب را به شکل عیان‌تری جلوه داده است - تا قفقاز و آسیای مرکزی جبهه تقابل بزرگی مابین روسیه و غرب ایجاد شود و این امر به شدت بر معادلات منطقه‌ای و توازن منطقه‌ای تاثیرگذار خواهد بود، و بدین گونه ایران نیز تحت تاثیر آن قرار خواهد گرفت. به‌طور احتمال (که چندان هم دور از ذهن

نیست) در صورت ورود آذربایجان و گرجستان به ناتو و استقرار نیروهای ناتو در منطقه، آیا این منافع ایران تحت تاثیرات شدیدی قرار نخواهد گرفت و این پیوستن به ناتو ایران را در موضع تهدید قرار خواهد داد؟ بنابر همین تحولات منطقه‌ای است، که ایران مجبور به ایفای نقشی موثر، واقع‌بینانه و آگاهانه در قفقاز و البته تنظیم روابط درست و سازنده با طرف‌های نیرومند و موثرتر بازی بزرگ قفقاز است.

### گفتار سوم: آثار رقابت قدرتهای بزرگ بر امنیت منطقه

بازی بزرگ قفقاز چه نتایجی برای پیشرفت، توسعه و از همه مهمتر ثبات و امنیت قفقاز در پی دارد؟ آیا سه جمهوری قفقاز از حضور قدرتهای فرامنطقه‌ای در منطقه منتفع می‌گردند؟

تا حدودی در قسمت قبل به‌طور پراکنده به این سئوالات پرداخته شد، ولی برای ترسیم نتایج روشن و منسجم‌تر، در این قسمت در مقام پاسخگویی به سئوال فوق آثار رقابت قدرتهای بزرگ در قفقاز بویژه در زمینه امنیت و ثبات منطقه را در موارد ذیل پی می‌جوئیم.

۱. مسئله دولت - ملت‌سازی در منطقه: مهمترین و اصلی‌ترین منشأ بی‌ثباتی و ناامنی در قفقاز، مشکل روند دولت - ملت‌سازی در قفقاز جنوبی است که همه عوامل دیگر نیز تحت تاثیر آن قرار می‌گیرند. جمهوریهای قفقاز جنوبی علی‌رغم اعلام استقلال و تشکیل دولت، هنوز نتوانسته‌اند مسأله ملت‌سازی (هویت ملی) را برای خود حل کنند و شالوده هویت‌سازی در آنها بیشتر حالت قومی داشته و از این منظر با واگرایبها قومی شدیدی مواجه‌اند. به‌طور کلی با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی انبوهی از خواسته‌های قومی در اقصی نقاط این امپراتوری فروپاشیده، ظهور و موجب برخوردها و نزاعهای متعددی شده است. بدون شک قفقاز بدلیل وجود قومیت‌های بی‌شمار به شدت مستعد بروز برخوردهای این‌چنینی گردیده است و سه جمهوری جوان این منطقه را دستخوش

مسائل بسیار بغرنجی نموده است. این امر بویژه برای دو جمهوری گرجستان و آذربایجان صادق تر می‌نماید. گرجستان در دوره پس از استقلال به شدت درگیر مساله واگرایی دو گروه قومی آبخازها و اوستیایی‌ها (و نیز تا حدودی آجارها) بوده است و در پی بروز درگیریهای خونین بین نیروهای گرجی و این گروههای قومی جدایی طلب، دو منطقه آبخازیا و اوستیا عملاً از قلمرو حاکمیت گرجستان خارج مانده است و بدینگونه استقلال و تمامیت ارضی این جمهوری را به شدت با چالش مواجه ساخته است. آذربایجان نیز با انبوهی از مسائل و مشکلات مربوط به گروههای قومی ساکن در این جمهوری درگیر بوده و بویژه در دوره پس از استقلال و در پی جنگ با ارمنه، منطقه قره‌باغ و برخی نقاط دیگر را از دست داده است و هنوز نتوانسته است تمامیت ارضی خود را به‌طور کامل تأمین کند و یک ملت واحد و یکپارچه تشکیل دهد. ارمنستان نیز اگرچه نسبت به دو جمهوری دیگر با مشکلات قومی بسیار اندکی مواجه است ولی هنوز به واسطه عدم حل مساله قره‌باغ نتوانسته است مرزهای ملی خود را به‌طور رسمی و دائمی تثبیت و چارچوب سرزمینی ارمنستان را در سطح جامعه بین‌المللی به‌طور مشروع مشخص سازد. عدم حل مساله هویت ملی و وجود تنشها و تعارضات قومی لاینحل متعدد، مساله تحکیم استقلال و روند دولت - ملت سازی را در این جمهوریها، بسیار کند و با موانع جدی مواجه ساخته است. علی‌رغم گذشت بیش از یک دهه از حیات مستقل (البته ظاهری آنها) هنوز این جمهوریها نتوانسته‌اند مساله استقلال خود را به معنای واقعی حل نمایند و همچنین نتوانسته‌اند حاکمیت ملی خود را بر تمام قلمروهای خود اعمال و مرزهای ملی خود را تثبیت و تمامیت ارضی خود را تأمین کنند. به غیر از این موارد، این جمهوریها از نظر تشکیلات حکومتی نیز در ضعف و شکنندگی شدیدی قرار داشته و شدیداً حکمرانان آنها وابسته (و یا متهم به وابستگی) به قدرتهای خارجی (عمدتاً روسیه) هستند. نخبگان حاکم در این جمهوریها معمولاً برای بقای خود حتی استقلال و تمامیت ارضی‌شان را به نفع قدرت خارجی (عمدتاً روسیه) به فراموشی سپرده‌اند. ساختارهای نظامی این جمهوریها به شدت وابسته به روسیه بوده و بدین‌گونه دولتهای

منطقه قفقاز در انجام مهمترین و ابتدایی ترین کارکرد خود یعنی امنیت و نظم داخلی و منطقه‌ای عمدتاً وابسته به روسیه بوده‌اند. روسیه همچون گذشته سیطره و تسلط خود را بر این جمهوریها تداوم و از هر ابزاری (حتی نظامی) به شدت از حضور خود و منافعش در منطقه دفاع می‌کند و بدین گونه استقلال این جمهوریها را به چالش می‌کشد. در چنین وضعیتی که آنها هنوز در پروسه دولت - ملت سازی با مشکلات انبوهی مواجه‌اند، پر واضح است که منطقه بنابر عدم وجود دولتهای کارآمد برای برقراری نظم و امنیت در سطح داخلی و منطقه‌ای و عدم تحقق هویت‌های منسجم ملی، و وجود واگرایی هویت‌های قومی متعدد، و نیز دست‌اندازی و دخالت بی‌حد و حصر روسیه در امور قفقاز، همواره مستعد بروز ناآرامیها و برخوردهای متعدد است. لذا به نظر با تحکیم فرایند دولت - ملت سازی در این جمهوریها مساله نظم و ثبات منطقه‌ای نیز در مسیر پیشرفت قرار خواهد گرفت. در واقع با شکل‌گیری و تحکیم دولت و ملتهای مستحکم در منطقه و ظهور واحدهای با ثبات و مبتنی بر اصول دموکراتیک، نظم و ثبات در کل منطقه نیز به نظر به شکل بهتری تامین خواهد شد.

یک واقعیت بین‌المللی فراگیر و مهم در این منطقه قدرت بسیار زیاد روسیه است؛ ساختار منطقه پس از شوروی به شدت یک قطبی بوده است (رودر ۱۳۸۱: ۳۱۳). این وضعیت را نه در قفقاز بلکه در دیگر مناطق تجزیه شده از اتحاد شوروی نیز می‌توان مشاهده نمود. در چنین وضعیتی خواه ناخواه کشورهای منطقه به اشکال مختلف در جهت کاهش نفوذ و سیطره روسیه به قدرتهای فرامنطقه‌ای تمایل نشان می‌دهند تا بدینگونه از وزنه توازن آنها در برابر روسیه استفاده نمایند. کشورهایمانند گرجستان و آذربایجان تامین استقلال و حاکمیت خود و عبور موفق در روند دولت - ملت سازی را در کسب حمایت سایر قدرتهای منطقه‌ای خصوصاً ایالات متحده دیده و در این راه گام بر می‌دارند. موازنه برقرارکردن بین نیروهای نفوذگذار و مداخله‌گر، به عنوان یک اصل سنتی در عمل نیز می‌تواند به شکل مطلوبی خواسته کشورهای این منطقه را تامین کند. این کشورهای جوان خود قادر به ایستادگی موثر در مقابل روسیه را ندارند و لذا بالاجبار

برای تامین استقلال و حاکمیت خود به قدرتی مانند ایالات متحده تمایل نشان می‌دهند. پس این جمهوریها حضور قدرتهای فرامنطقه‌ای در سطح منطقه رابه سود خود دیده و از آن استقبال می‌نمایند. حضور ایالات متحده در سطح منطقه برای تثبیت و تحکیم روند دولت - ملت سازی سه جمهوری قفقاز جنوبی می‌تواند مؤثر واقع افتد.

۲. اختلافات و منازعات منطقه‌ای: همانگونه که در مورد بالا اشاره شد، کشورهای قفقاز جنوبی در دوره پس از استقلال خود، در راستای تحکیم روند دولت - ملت سازی خود با مسائل و مشکلات بی‌شماری مواجه بوده‌اند که در صدر آن می‌توان به وقوع برخی جدایی طلبی‌های قومی و شکل‌گیری منازعات منطقه‌ای (به‌طور خاص ناگورنو قره‌باغ، اوستیای جنوبی و آبخازیا) اشاره نمود. این منازعات لاینحل مانده هزینه‌های زیادی بر کشورهای جوان منطقه وارد کرده و خدش‌های اساسی بر چهره استقلال و حاکمیت این جمهوریها وارد آورده است. از جمله این کشورهای جوان که به واسطه بروز این نوع جدایی طلبیهای قومی به شدت در رنج و سختی بوده، گرجستان می‌باشد. این جمهوری خوش آب و هوا و توریستی قفقاز در دوره پس از استقلال با انبوهی از مسائل و مشکلات دست به گریبان بوده و از همان آغاز به واسطه بروز برخی مسائل بویژه جدایی طلبی برخی قومیتها و عدم توان در اعمال حاکمیت بر برخی نواحی و استقرار کامل نیروهای امنیتی و نظامی در کل مرزهای سرزمینش، به شدت هزینه‌های زیادی را متحمل گشته و علی‌رغم گذشت حدود ۱۶ سال از استقلالش، کماکان به عنوان یکی از جمهوریهای شدیداً مستعد ناآرامی، تشنج و بی‌ثباتی معروف است. مهمترین دلیل این امر را بدون شک باید در عدم حل مساله اوستیای جنوبی و نیز آبخازیا جستجو کرد، دو منطقه قومی که شدیداً حکومت مرکزی تفلیس را در دوره پس از استقلال به چالش کشیده و تا حدود زیادی موجب تداوم حضور روسیه در خاک سرزمینی گرجستان و فشار بر دولت مرکزی آن شده‌اند. اوستیای جنوبی و آبخازیا و عدم توان گرجستان در اعمال حاکمیت تام و تمام بر این نواحی، زخمی عمیق و هنوز دهان گشوده برای این جمهوری و دولتمردان آن می‌باشد و بدون شک یکی از مهمترین موانع پیشروی فرایند دولت - ملت سازی در

گرجستان این دو مساله است. در چنین وضعیت دولت گرجستان برای حل و فصل این مسائل به تدریج بیشتر به کسب حمایت‌های غرب پشتگرم شده است. روسیه علناً از این دو منطقه جدایی طلب حمایت می‌کند و طبیعی است که این جمهوری برای تامین منافع خود به قدرت نیرومند دیگر چون ایالات متحده امیدوار گردد. البته در این باره باید به این نکته نیز اشاره نمود که چنین سیاستی (جلب حمایت غرب و درگیر ساختن بیشتر آن در قفقاز) به هیچ وجه مطلوب روسیه نبوده و تنها حساسیت شدید این کشور را وامی‌دارد. به نظر می‌رسد که در این معادله اگرچه با حضور غرب در منطقه، قدرت چانه‌زنی این کشور در مقابل جدایی طلبان و نیز حامی اصلی آنها یعنی روسیه افزایش می‌یابد، ولی در مقابل شدت تشنج و بحران را در منطقه افزایش می‌دهد و این به هیچ وجه به نفع ثبات و امنیت منطقه نیست.

در نمونه قره‌باغ نیز وضعیت تقریباً مشابهی دیده می‌شود. یعنی آنجا که ارمنستان بیشتر به روسیه تمایل پیدا نموده و البته روابط بسیار خوبی با ایران برقرار نموده است، جمهوری آذربایجان به سمت غرب تغییر جهت اساسی داده و روابط بسیار گرمی را با دیگر بازیگر منطقه‌ای یعنی ترکیه برقرار کرده است. در مسئله قره‌باغ هر یک از طرفین تلاش نموده که برای ایستادگی موثر در مقابل دیگری از حمایت‌های قدرتهای بزرگ و بازیگران منطقه‌ای بهره‌گیرد. برقراری توازن در این مسئله تا حدودی توانسته آتش نزاع را کاهش و برای بیش از یک دهه آن را فریز (منجمد) نماید. البته این مسئله هنوز لاینحل باقی مانده و چه بسا با شدت گرفتن بازی بزرگ در منطقه و غلبه جدی و چشمگیر یکی از طرفین (به‌طور مثال غرب بر روسیه) بر دیگر، روند این مسئله دچار تحول جدی شده و حتی برخورد خشونت‌بار دیگری در منطقه شکل گیرد. البته با توجه به تلاشی که از سوی غرب برای ایفای نقش میانجیگرانه در این منازعه مشاهده می‌شود، و نیز بنابر بهبودی تدریجی روابط ارمنستان با غرب، و نیز روند توسعه تدریجی روابط ایران با جمهوری آذربایجان (و احتمالاً بهبودی روابط ایران با غرب)، احتمالاً در آینده‌ای نزدیک سنگین‌تر شدن کفه ترازوی به سمت جمهوری آذربایجان چندان بعید به نظر

نمی‌رسد و این می‌تواند به حل و فصل مسالمت‌جویانه مسئله به شدت کمک نماید.

۳. امنیت انرژی و انتقال آن به بازارهای مصرف و منافع قدرتهای بزرگ: یکی از مهمترین فاکتورهای کنونی منطقه امنیت قفقاز و نیز رقابت قدرتهای بزرگ، مسئله انرژی و انتقال آن به بازارهای مصرف و از همه مهمتر تامین امنیت آن است. منابع انرژی منطقه به شدت می‌تواند در جهت پیشبرد توسعه اقتصادی کشورهای منطقه موثر باشد. جمهوری آذربایجان به عنوان یک تولیدکننده مهم انرژی و جمهوری گرجستان به عنوان مسیر ترانزیت اصلی انتقال انرژی خزر بسوی غرب، به شدت برای منافع غرب در زمینه انرژی برجسته گردیده و لذا امنیت آنها به شدت برای غرب مهم و قابل توجه شده است. بدین خاطر پر واضح است که غرب و در رأس آن ایالات متحده به منطقه و امنیت و ثبات آن حساس تر شده و نسبت به هرگونه ناامنی در آن (مخصوصاً ناامنی‌هایی که مستقیماً به انرژی و انتقال آن ارتباط پیدا کند) احساس خطر نموده و حتی در صورت لزوم در جهت حضور مستقیم نظامی نیز در آن منطقه تلاش کند.

البته بنابر حساسیتی که حضور نظامی غرب در منطقه برای روسیه ایجاد می‌کند، کماکان غرب تلاش می‌کند به طور غیر مستقیم و عمدتاً با تقویت کشورهای منطقه در جهت تامین امنیت و ثبات منطقه‌ای مدنظر خود تلاش کند. تا وقتی که حضور نظامی غرب در منطقه تحقق نیافته است، درگیر شدن منافع غرب با منطقه چندان (نه اصلاً) برای روسیه حساسیت برانگیز نیست، ولی احتمالاً در صورت حضور نظامی مستقیم غرب در منطقه برای حفظ منافع خود، روسیه به عنوان مهمترین قدرت منطقه‌ای دچار تهدید خواهد نمود و احتمالاً در صدد مقابله جدی برخواهد آمد، و این می‌تواند به شدت بر کشورهای منطقه و امنیت آنها تأثیر منفی در پی داشته باشد. ابزارهای نفوذ روسیه در منطقه بسیار متنوع و البته مهم و تاثیرگذار است، و کشورهای منطقه حداقل در کوتاه مدت نمی‌توانند آن را نادیده گرفته و از آن غفلت نمایند. هرگونه حرکت انقلابی و رادیکال به طور مثال پیوستن این نیروها به ناتو می‌تواند بازی بزرگ قفقاز را از حالت رقابت خارج و حتی به سمت تخاصم جدی وادارد.

۴. مسائل مربوط به توسعه سیاسی و اقتصادی: توسعه سیاسی و اقتصادی به شدت و به‌طور پیچیده‌ای با مقوله امنیت و ثبات در ارتباط است. اتحاد جماهیر شوروی خود با انبوهی از مسائل و مشکلات اقتصادی درگیر بود و تحت تأثیر همین مسائل و ناتوانی در حل آنها، مضمحل گردید. جمهوریهای تازه استقلال یافته نیز وارث چنین سیستم اقتصادی بیمار و پر نقص و مشکلی هستند و دوره حیات جدیدشان را با تحمل دشواریهای بزرگ اقتصادی آغاز نموده‌اند. البته سطح مشکلات اقتصادی جمهوریها نسبت به یکدیگر بسیار متفاوت است و برخی از آنها که از برخی پتانسیلها از جمله منابع طبیعی قابل توجهی برخوردار بوده‌اند، توانسته‌اند با مسائل اقتصادی خود به نحو بهتری کنار آیند. در قفقاز جمهوری آذربایجان از چنین وضعیتی برخوردار است و وضعیت آن (حداقل به‌طور بالقوه) از دو جمهوری دیگر بهتر بوده است. البته درگیر شدن جمهوری آذربایجان در یک منازعه قومی جدی یعنی ناگورنو قره‌باغ هزینه‌های سنگینی بر آن وارد ساخته است و از سوی دیگر موانع و مشکلاتی که این کشور در زمینه بهره‌برداری از منابع هیدروکربنی در خزر و نیز انتقال آن به بازارهای مصرف با آن مواجه بوده، چندان تصویر درخشانی نیز از اقتصاد این کشور جلوه نداده است.

بنابراین برای حل این مسائل و مشکلات اقتصادی که تقریباً هر سه جمهوری در درجات مختلف دچار آن بوده‌اند، جذب سرمایه‌گذاری برای این کشورها از اهمیت دو چندانی برخوردار بوده است. روسیه‌ای که خود وارث مسائل و مشکلات اقتصادی بی‌شمار و سنگین اتحاد جماهیر شوروی بوده است، طبیعی است که نمی‌توانست به عنوان یک سرمایه‌گذار بزرگ در قفقاز در نظر گرفته شود. بجز این، حتی اگر این کشور از توان اقتصادی بسیار نیرومندی نیز برخوردار بود، کشورهایمانند آذربایجان و گرجستان هیچگاه نمی‌پذیرفتند که بیش از این وابستگی خود را به این کشور افزایش دهند و بدینگونه همواره زیر چتر سیطره آن کشور قرار داشته باشند. بدینگونه این کشورها به غرب و سرمایه‌گذارهای آن، در کشورهایشان علاقه نشان داده و تلاش نمودند که با گسترش روابطشان با غرب در جهت پیشبرد توسعه اقتصادی خود اهتمام



ورزند. غرب نیز از این امر به شدت استقبال نموده و با سرمایه‌گذاریهای گسترده حتی توانست به نوعی انحصار روسیه در زمینه کنترل بر انتقال منابع هیدروکربنی منطقه را شکسته و با ایجاد خطوط جدید انتقال انرژی نه تنها شکستی بر روسیه وارد نماید بلکه به کشورهای منطقه (گرجستان و آذربایجان) کمک شایانی نماید. بنابراین در این زمینه حداقل دو کشور یاد شده توانستند از رقابت روسیه و غرب بهترین استفاده را برده و در جهت جلب حمایت‌های غرب و درگیر کردن بیشتر منافع آن در منطقه عملکرد موفق‌تری از خود نشان دهند. ارمنستان نیز در مقابل و در جایی که دو کشور یاد شده به آمریکا و غرب مایل گشته‌اند، توانسته است با تداوم همگرایی خود با روسیه، برخی از نیازهای خود بویژه در زمینه انرژی را به نحو مطلوبی تامین نماید. پس در این زمینه این جمهوری‌ها تا حدودی از رقابت دو نیرو توانسته‌اند بهره‌هایی را بدست آورند. همچنین در سطح محدودتر سه جمهوری قفقازی، توانسته‌اند از رقابت محدودتر ایران و ترکیه نیز سود جسته و از برخی پتانسیل‌های آنها نیز استفاده نمایند.

مرز محدود ارمنستان با ایران به شدت به سود این کشور بوده و در جایی که این کشور مابین ترکیه و آذربایجان در نوعی انزوا قرار گرفته است، ایران توانسته است به صورت دروازه‌ای استراتژیک برای این کشور عمل نماید. البته این بدین معنا نیست که ایران با آذربایجان دارای روابط تقابل‌جویانه باشد، بازیگری ایران در معادلات منطقه به سود آذربایجان نیز بوده است زیرا حداقل این کشور توانسته است از طریق ایران به سرزمین برون مرزی خود (نخجوان) حداقل در زمینه انتقال برق و برخی امکانات دیگر دسترسی بهتری داشته باشد. اگرچه باید به این واقعیت نیز اشاره نمود که سرمایه‌گذاری بخش دولتی و خصوصی ترکیه در منطقه نسبت به ایران چشمگیرتر بوده است و همراهی این کشور با غرب موجب شده است که یکی از مهمترین خطوط لوله انتقال انرژی یعنی باکو-تفلیس-سیحان، در جهت تامین منافع این کشور ایجاد شود. در مجموع می‌توان گفت که رقابت بزرگ در قفقاز حداقل در زمینه کمک به حل مسائل اقتصادی این منطقه تا حدود زیادی مفید واقع شده است.

در کنار مشکل توسعه اقتصادی این کشورها، مسئله توسعه سیاسی نیز از درجه اهمیت زیادی برخوردار است. همانگونه که کشورهای پس از شوروی، وارث مسائل و مشکلات بیشمار اقتصادی این امپراتوری شدند، در سوی دیگر میراثی دیگر نیز بدانها بخشیده شد که آن روح اقتدارگرایی و سیستم بسته سیاسی بود که تقریباً در تمام جمهوریها از روسیه تا قرقیزستان به اشکال مختلف مشاهده می‌شود. این کشورها از نظر تقسیمات سیاسی به هیچ وجه نمی‌توانستند در زمره کشورهای دموکراتیک قرار گیرند. در طول دوره پس از استقلال، غرب در ضمن گسترش ارتباطات خود با این کشورها و ارائه برخی کمکها، به مسئله دموکراسی نیز در این جمهوریها توجه ویژه‌ای مبذول داشته و روند گذر در آنها از سیستمهای بسته و اقتدارگرا به سیستمهای باز و دموکراتیک، را مورد تشویق قرار داده و به تدریج بسترها و زیرساختارهای اجتماعی در برخی جمهوریها برای تغییرات چشمگیر سیاسی را فراهم نمود؛ به نوعی که می‌توان گفت رقابت روسیه و غرب، به وضعیت دولتهای حاکم در جمهوریهای پس از شوروی نیز کشیده شده است. روسیه از تجربه صربستان در سالهای پایانی دهه ۱۹۹۰ درس نگرفت و بدینگونه بار دیگر در آغازین سالهای قرن بیست و یکم در سه جمهوری دیگر یعنی گرجستان، اوکراین و قرقیزستان با وقوع تحول سیاسی شگرف، نفوذ سیاسی خود را بیش از پیش در خطر دید. تهدید بروز تحولات شگرف این چینی منافع روسیه را در دیگر نقاط پیرامونی خود از جمله در ضلع سوم اتحاد اسلاوی یعنی روسیه سفید و نیز در یکی از جمهوریهای مهم آسیای مرکزی یعنی ازبکستان، به شدت در خطر انداخت. البته اگرچه در این دو کشور و نیز در جمهوریهای واقع در اوراسیا، چنین تحولی صورت نگرفت ولی هنوز هم احتمال بروز چنین تحولاتی بالا است چون غرب به شدت خود را حامی آنها نشان می‌دهد. در چنین وضعیتی بازی بزرگ روسیه و غرب در این زمینه یعنی حمایت از انتقال (توسط غرب) و یا حمایت از حفظ (توسط روسیه) سیستمهای سیاسی به شدت محیط اوراسیا را در معرض دگرگونی و البته وقوع چالشهای جدی قرار داده است که حتی می‌تواند به بروز برخی ناآرامیهای حاد و گسترده نیز بیانجامد. البته این واقعیتی آشکار

است که هر اندازه کشورهای منطقه در مسیر تحولات دموکراتیک گام بردارند، در بلندمدت وضعیت امنیت و ثبات منطقه‌ای نیز تصویر مطلوب‌تری به خود خواهد گرفت. اگرچه در کوتاه مدت چنین تحولاتی می‌تواند به وقوع برخی ناآرامیها و بی‌ثباتیها بیانجامد، ولی در بلندمدت آنچه عاید منطقه خواهد شد، صلح، ثبات، امنیت و رفاه و رونق بیشتر خواهد بود.

### نتیجه‌گیری

بازی بزرگ در قفقاز (در معنای رقابت منافع) هم دارای آثار مثبت و هم آثار منفی است. البته این منافع به شدت منوط به این امر است که از چه منظر و موضعی بدان نگریسته شود. اگر از منظر جمهوریهای سه گانه قفقاز (که حتی نوع نگاه هر یک نیز متفاوت می‌نماید ولی به نظر نگاه آذربایجان و گرجستان اشتراکات زیادی با هم دارد) به مسئله رقابت قدرتهای بزرگ در منطقه و بازی بزرگ قفقاز نگاه کنیم، حضور غرب در منطقه از جهات مختلف بویژه از نظر کنترل و توازن قدرت و نفوذ روسیه که در برخی موارد به شدت چالشگر استقلال، تمامیت ارضی و حاکمیت این کشورهاست، به سود این کشورها است و رقابت این قدرتها موجب پیشرفت در برخی زمینه‌ها از جمله سرمایه‌گذاریهای گسترده در زمینه‌های مختلف بویژه انرژی و انتقال آن شده است. حضور غرب در منطقه بتدریج قدرت چانه زنی این کشورها را در مقابل روسیه افزایش داده و (از نظر مردم این جمهوریها) به پیشرفت توسعه سیاسی کمک نموده است. حضور منافع کشورهای منطقه‌ای چون ایران و ترکیه و رقابت آنها در قفقاز نیز موجب تسهیل در تکوین و پیشبرد نوعی توازن منطقه‌ای (که هنوز دوره جنینی خود را طی می‌کند) شده است و البته با درگیر شدن بیشتر منافع آنها در منطقه، علاقه‌مندی این کشورها به ثبات و امنیت منطقه‌ای به شدت افزایش پیدا کرده است.

از منظر روسیه به عنوان مهمترین قدرت منطقه‌ای، حضور غرب در منطقه و توسعه تدریجی منافع آن، چیزی نیست جز افزایش فشار بر روسیه. اگرچه هنوز بازی بزرگ

قفقاز (و کل اوراسیا) برای روسیه در حد رقابت شدید معنا می‌شود و این رقابت برای این کشور تا حدی قابل تحمل است ولی با شدت یافتن احتمال پیوستن برخی جمهوریها به ناتو و حضور نظامی ملموس آن در پیرامون روسیه، خطر بازی بزرگ برای روسیه به شدت افزایش پیدا می‌کند و واکنشهای تند آن از جمله تهدید کشورهای متمرکز (نسبت به روسیه) و نیز برخی اقدامات تنبیهی (به‌طور مثال قطع انتقال سوخت به این کشورها مانند اوکراین) و انجام برخی مانورها و قدرت نمایی‌های نظامی (مانند آزمایش سلاحهای پیشرفته جدید)، را وا می‌دارد. از نظر روسیه بازی بزرگ قفقاز (و کل اوراسیا) به نقطه بحرانی خود نزدیک گشته و در چنین وضعیتی به شدت احتمال تغییر ماهیت آن، از بازی (رقابت منافع) به تقابل جدی (تخاصم منافع) وجود دارد، که این برای روسیه وضعیتی خطرناک جلوه خواهد داد.

اگر از منظر دو کشور منطقه‌ای یعنی ایران و ترکیه نیز به این بازی بزرگ بنگریم به نتایج متفاوت دیگری خواهیم رسید. از منظر ترکیه تا وقتی که این بازی بزرگ در حد رقابت منافع تعریف گردد، بنابر همراهی نزدیک این کشور با غرب، حضور ایالات متحده و برخی ساختارهای امنیتی غرب از جمله ناتو به سود این کشور معنا می‌شود و می‌توان در جهت تامین بهتر منافع این کشور عمل نماید. البته دوره ۱۶ ساله اخیر نیز موید این بوده و ترکیه توانسته است از بازی بزرگ قفقاز به منافع گسترده‌ای دست یافته و منافع خود را در منطقه بویژه در آذربایجان و گرجستان افزایش داده و حتی از منظر آذربایجان به آسیای مرکزی نیز نگاه ویژه‌ای مبذول دارد.

اما از نظر ایران، بازی بزرگ قفقاز معنایی دیگر به خود می‌گیرد. ۲۸ سال حاکم بودن نوعی جو تقابل در روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده و البته روابط نه چندان مطلوب با دیگر کشورهای غربی، باعث شده است که ایران نسبت به حضور منافع غرب در منطقه چندان نظر مثبتی نداشته و از هم‌آوایی کشورهایی مانند آذربایجان با ایالات متحده و یا حتی اسرائیل احساس نوعی خطر نماید. حضور نظامی ایالات متحده در خلیج فارس، عراق و افغانستان از سه سوی ایران را در نوعی محاصره امریکا قرار داده و

ایران به هیچ وجه مایل نیست که با حضور احتمالی نظامی ایالات متحده در جمهوری آذربایجان با تهدیدی جدید و پردامنه‌تر روبرو گردد.

همچنین با حضور غرب در منطقه و بنابر همان سردی روابط ایران با ایالات متحده، به شدت بر برخی منافع ایران در منطقه آسیب رسیده است که حداقل در یک نمونه آشکار می‌توان به عدم انتقال انرژی کشورهای منطقه از هر مسیری جز ایران (که از جمله سیاستهای راهبردی ایالات متحده در منطقه بوده است) اشاره نمود. همراهی پیوسته ایران با روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز به هیچ وجه سودی برای ایران نداشته است و ایران با کشوری هم‌آوایی داشته که در سطح بین‌المللی تشبیه به کسی می‌شود که تا در زندان است با دیگران دوستی می‌کند. متأسفانه در این بازی ایران از همراهی با روسیه طرفی نبسته و حتی با توجه به عدم وجود حمایت‌های بین‌المللی موثر منافع تاریخی خود در منطقه بویژه در زمینه رژیم حقوقی خزر را از دست داده است. از نظر ژئوپلیتیک ایران و با توجه به وجود نوعی عدم اعتماد طبیعی و تاریخی در میان ایرانیان نسبت به روسیه و خطرات ملموس این کشور برای ایران، به نظر در بلندمدت حضور غرب در قفقاز و برقراری نوعی توازن منطقه‌ای به سود ایران خواهد بود. بویژه اینکه احتمال بهبودی روابط ایران و غرب در آینده وجود دارد، و در چنین وضعیتی به نظر عقب‌نشینی هرچه بیشتر روسیه از آسیای مرکزی و قفقاز که در حوزه تمدن ایرانی قرار دارند به سود این کشور خواهد بود.

خلاصه آنکه بازی بزرگ قفقاز دارای اهمیت فراوانی است و با توجه به افزایش اختلافات روسیه و غرب در سطح جهانی و نیز در سطح اوراسیا در آینده‌ای نزدیک باید شاهد تحولات شگرفی باشیم و چه بسا این تحولات حتی بسیار جدیدتر از انقلابات مخملینی باشند که در چند سال اخیر روی داده و به شدت توجهات بین‌المللی را به خود واداشته‌اند. آیا خرس پیر از قلمرو جذاب و پرسود خود در قفقاز (و آسیای مرکزی) عقب خواهد کشید و میدان را به بلندپروازیهای عقابی که در این سو و آن سو برای خود لانه‌های متعدد ایجاد کرده و گذار خواهد کرد؟ آینده‌ای نزدیک این را نشان خواهد داد.

## منابع

۱. آذربایجان و ارمنستان به کجا می‌روند؟، (۱۳۸۰/۱/۲۹)، ترجمه ک. فخر طلائی، ترجمان سیاسی، سال ششم، شماره ۱۷.
۲. ارفعی، عالیه (پاییز ۱۳۷۱)، «قضیه ناگورنو قره‌باغ»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال اول، شماره دوم.
۳. اسمولانسکی، اولس (پاییز ۱۳۷۵)، «روسیه و قفقاز: مسئله قره‌باغ کوهستانی»، ترجمه قاسم ملکی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۵.
۴. اکبری، علیرضا (زمستان ۱۳۷۹)، «ملاحظات امنیتی و همکاریهای مشترک ایران و روسیه»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۲.
۵. امیر احمدیان، بهرام (۱۳۷۶)، «جغرافیای قفقاز»، چاپ اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۶. امیر احمدیان، بهرام (زمستان ۱۳۷۸)، «روند تحولات در بحران قره‌باغ»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال هشتم، دوره دوم، شماره ۲۸.
۷. بارینکن، ب.ام (بهار ۱۳۷۹)، «تهدیدات نظامی علیه روسیه و مسائل موجود در نیروهای نظامی آن کشور»، ترجمه قاسم ملکی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۹.
۸. بیات، کاوه (۱۳۷۲)، «بحران قره‌باغ»، چاپ اول، تهران: انتشارات پروین.
۹. بنیکسن براکسپ، مری و دیگران (۱۳۷۷)، «دو قرن مبارزه مسلمانان قفقاز»، چاپ اول، ترجمه سید غلامرضا تهامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۰. راهنمای کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و جمهوریهای باتیک (۱۳۷۴)، چاپ اول، تهران: گیتاشناسی.
۱۱. «قفقاز بستر مناقشه» (۱۳۷۹/۶/۹)، ترجمه ف. فرهمند فر، ترجمان سیاسی، سال پنجم، شماره ۳۸.
۱۲. ترنیکف، ا.ا. و گلوشنکو، یو. ان (بهار ۱۳۷۸)، «ابعاد سیاست آمریکا در مورد کشورهای مستقل مشترک‌المنافع»، ترجمه پروین معظمی گودرزی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۵.
۱۳. تقوی اصل، سید عطا (۱۳۷۹)، ژئوپلیتیک جدید ایران؛ از قزاقستان تا گرجستان، چاپ اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۴. ثقفی عامری، ناصر (بهار ۱۳۷۹)، «مبانی رویکردها و سیاستهای راهبردی در روسیه»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۹.
۱۵. چرمی، داود (بهار ۱۳۷۷)، «گزارش ششمین همایش آسیای مرکزی و قفقاز»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۱.
۱۶. خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۵/۱۲/۱۹)، «روسیه در مورد استقرار اجزای پدافند هوایی آمریکا در قفقاز هشدار داد»، تاریخ رجوع به نارنما: ۲۰۰۷/۶/۱۰.

۱۷. دوئرتی، جیمز و فالتز گراف، رابرت (۱۳۷۲) نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، جلد اول، تهران: نشر قومس.
۱۸. راداوایی، جین (۱۳۷۹/۹/۹)، «زور آزمایی روسیه و آمریکا در منطقه پراشوب قفقاز»، ترجمه البرز، ترجمان سیاسی، سال پنجم، شماره ۵۱.
۱۹. رودر، فلیپ جی. (۱۳۸۱)، «از سلسله مراتب تا استیلا: مجموعه امنیتی پس از شوروی»، در: دیوید ای. لیک و پاتریک ام. مورگان، *نظمهای منطقه‌ای؛ امنیت سازی در جهان نوین*، ترجمه سید جلال دهقانی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۰. سرانو، سیلویا (۱۳۷۹/۱/۲۶)، «چچن آئینه روسیه»، ترجمه ک. فخر طاولی، ترجمان سیاسی، سال ششم، شماره ۱۰.
۲۱. سیف‌زاده، سید حسین. *نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل؛ مبانی و قالبهای فکری*، چاپ اول. تهران: انتشارات سمت (۱۳۷۶).
۲۲. عزتی، عزت‌الله (۱۳۷۲)، ژئوپلیتیک. چاپ دوم. تهران: انتشارات سمت.
۲۳. علیزاده، علی (پاییز ۱۳۸۰)، «نگاه امنیتی به مباحث حوزه دریای خزر»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۳۵.
۲۴. فرزین نیا، زیبا (پاییز ۱۳۷۸)، «تحولات روسیه در آستانه قرن بیست و یکم»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۲۷.
۲۵. فونتن، آندره (۱۳۶۴)، *تاریخ جنگ سرد*، جلد اول: *از انقلاب اکتبر تا جنگ کره ۱۹۱۷ - ۱۹۵۰*. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: نشر نو.
۲۶. کارر دانگوس، هلن (۱۳۷۰)، *فخر ملتها یا پایان امپراتوری شوروی*، ترجمه عباس آگاهی. چاپ اول. تهران: نشر فرهنگ اسلامی.
۲۷. کاظمی، سید علی اصغر (۱۳۷۲)، *روابط بین‌الملل در ثوری و عمل*. چاپ اول. تهران: نشر قومس.
۲۸. کوپرتز، برونو (پاییز ۱۳۷۵)، «جایگاه گرجستان در اروپا، تفکر پیرامونی در روابط بین‌الملل»، ترجمه مرضیه ساقیان، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۱۵.
۲۹. کولایی، الهه (زمستان ۱۳۷۴)، «روسیه، غرب و ایران»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال چهارم، دوره دوم، شماره ۱۲.
۳۰. کولایی، الهه (پاییز ۱۳۷۵)، «نیروهای پاسدار صلح روسیه، بیمها و امیدها»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، سال پنجم، دوره دوم، شماره ۱۵.
۳۱. کولایی، الهه (۱۳۷۸ الف)، *فدراسیون روسیه*. چاپ اول. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

۳۲. کولایی، الهه. (تابستان ۱۳۷۸ ب)، «ایران، ارمنستان و روسیه: عوامل توسعه روابط»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال هشتم، دوره سوم، شماره ۲۶.
۳۳. مویین، پائول (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۶)، «داستان بی‌پایان چین»، ترجمه علیرضا محمدخانی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال یازدهم، شماره ۱۱۵ - ۱۱۶.
۳۴. محسنین، مهرداد (زمستان ۱۳۷۴)، «افق‌های همکاری ایران و روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۲.
۳۵. موسوی، سید رسول (پاییز ۱۳۷۵)، «نقش منطقه‌گرایی در مدیریت بحران‌های بین‌المللی»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال پنجم، دوره دوم، شماره ۱۵.
۳۶. میر حیدر، دره (۱۳۷۸)، «ایران و روسیه در فرایند جغرافیای سیاسی منطقه»، در: مجموعه مقالات پنجمین میزگرد مشترک ایران و روسیه، چاپ اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۳۷. نصیری مشکینی، قدیر (بهار ۱۳۷۹)، «چالش‌ها و بایسته‌های تحرک جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال نهم، دوره سوم، شماره ۲۹.
۳۸. نوروزی، نورمحمد (بهار ۱۳۷۹)، «تقابل ایران و ترکیه در آسیای مرکزی و قفقاز»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۹.
۳۹. وحیدی، موسی‌الرضا (زمستان ۱۳۷۸)، «روسیه و بحران در قفقاز شمالی»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۸.
۴۰. ویاجسلاویچ ناتومکین، ویتالی (۱۳۷۸)، «روسیه و ایران در آسیای مرکزی و قفقاز؛ در اتحاد جهانی و منطقه‌ای»، در: مجموعه مقالات پنجمین میزگرد مشترک ایران و روسیه، چاپ اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۴۱. هرزیگ، ادموند (۱۳۷۹). ایران و حوزه جنوبی شوروی سابق، ترجمه کاملیا احتشامی اکبری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

42. Aves, Jonathan (1998), "The Caucasus: the Regional Security Complex", in: Roy Allison and Christoph Bluth(ED), *Security Dilemmas in Russia and Eurasia*, London, The Royal Institute of International Affairs.

43. Baev, Pavel(1997), *Russia's policies in the Caucasus*, London, The Royal Institute of International Affairs.

44. Cornell, Svante(2005), "US Engagement in the Caucasus: Changing Gears", *Helsinki Monitor* 2005, No.2.

<http://www.springerlink.com/content/p228w3gwp2471208/>

45. Croissant, Michael(1998), *The Armenia - Azerbaijan Conflict: Causes and*



Implications, U.S.A Library of Congress Cataloging

46. Europe Repor (20 May 2006), "Conflict Resolution in the South Caucasus: The EU's Role", , t N 173, International Crisis Group (ICG).

<http://www.relifeweb.int/rw/RWB.NSF/db900SID/ABES-6N3SR2?OpenDocument>

47. Goldenberg, Suzanne (1994), **Pride of Small Nations: Caucasus and Post - Soviet Disorders**, London, Zed Books Ltd.

48. Hunter, Shireen T. (1994), **The Transcaucasus in Transition: Nation-Building and Conflict**, Washington D.C, The Center for Strategic and International Studies.

49. Nation, R.Craig (Februray 2000007), "RUSSIA, THE UNITED STATES, AND THE CAUCASUS", **US Strategic Studies Institute**.

50. Nichol, Jim (February 1,2007), "Armenia, Azerbaijan, and Georgia: Security Issues and Implications for U.S. Interests", **Congressional Research Service**.

<http://www.usembassy.it/pdf/other/RL30679.pdf>

51. Radio Free Europe/Radio Liberty (19 April 2007), "South Caucasus: Is Russia Losing Influence?".

<http://www.rferl.org/featuresarticleprint/207/04/a6cd613d-d8d3-b3e3-17d62eb4db03.html>

52. RFE/RL(June 23,2006), "Caucasus: U.S. Says Aliyev, Kocharyan Must Show Political Will,".

53. Rumer, Eugene B. "American, Russian and European Interests in Central Asia and Caucasus".

<http://www.aspeninstitute.org/atf/cf/%7BDEB6F227-659B-4EC8-8F84-8DF23CA704F5%7D/cpEBRumer%20Paper.pdf>



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښکې  
پرتال جامع علومو انساني